

# آهنگر

سه شنبه ۱۲ تیر ۱۳۵۸

سال اول شماره ۱۱

مترجم

## رضاخان، آسوده بخواب ماییداریم

رضاخان "ای عظیم الشان" دردان سزندی کلیمو ساکیو جامبول سپهدارت کریم آسای خنتمال تو ای دزد کبیر انقلابی! روایت نادار این قانون که سرآت کون گویم همه یکجان و یکدل بخواب آسوده، ما بیدار هستیم

از آن قانون منع اعتصابات زاریاب و رعیت آنچه گفتی مرام اشتراکی، حزب و دسته سخنرانی و منع اجتماعات توانس تو بکسر انقلابست کون بر مات قدرت را بدانیم

بخواب آسوده، ما بیدار هستیم

ز "انقلاب" و "تحریک" و "تعقیب" بی سرکوب "شد انقلابی" توی کابینه وقت طرح و تصویب هزاران بار از ما بر هوا خاست بوقت طرح قانون اساسی در این سرکوبی "آشوب و اغلال" بخواب آسوده، ما بیدار هستیم

رضا خان، دور دور انقلاب است گروهی سداداو ساجسراجیو زبان دارند قد تیرسزده یکی از حزب و قانون میزند دم یکی سرمایه داری را کند نفی خواب آسوده خاطر، چونکه ما نیز بخواب آسوده، ما بیدار هستیم

نمیرت الله نوح

## بچه ها، از نو عمو سام آمده

دزده، از نو بر لب بام آمده مهره هایش، کشته با تسلیم شد همچو مومن می نماید جست و خیز مایه رو را بنسازم و افسوس! تا دهد نیرو به ضد انقلاب واقما" این بار جسور گردماست کشتی دزدان دریایی روسان بقیه در صفحه ۱۱

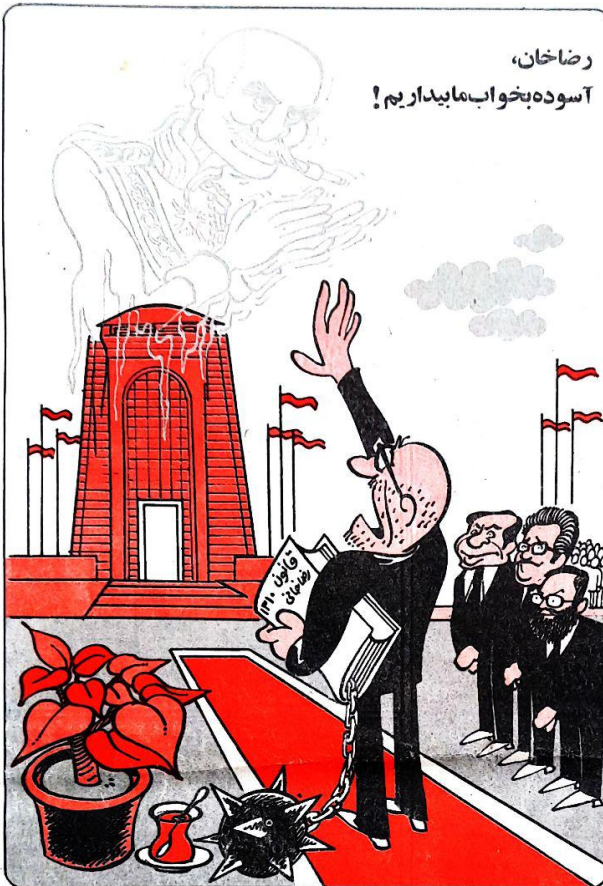
محمد کلا نثری "پیروز"

## لغو پیمانهای آمر یکا چه شد؟

باز هم آقای بازگان، سلام گر پیام چون پیام انتخاب طنز خوشی های طنز سردهین در زبان و بوقی باشد چها خاطر شاه و دل بی غصه کو؟ انقلابی شد بزرگ و بی بدیل

خلاصت "پیروز" دارد یک پیام فاقد طنز است، روی ازمن متاب یا حکایات "عمید" سازنمین کز دل ما دور باشد غصه ما من ندیم، گر تو می بینی بگو کشت ظل الله قلابی، دلپلس بقیه در صفحه ۲

رضاخان، آسوده بخواب ماییداریم!



از چی چی لاس رشتی

## حرف ز قانون اساسی بزن

چل نفر از مردم ایران زمین بی فرس و بی مرض و بی نظر! پشیمان بر تر از آموزگار! راهبر کارگرو پیشهور! جج بر از دانش و بر باد و فیس دشمن روز و ستم و سیو زرا! سگمچنان بود، چنین کشته اند شد همه اندر دل ما خاروخس" بقیه در صفحه ۲

از: سنج - قه خای قه و پال

## بروما کار فراهم سازید

میگم من زغم کار سساق یا حسن یا که علی یا نفر است؟ مطلب اینست که یک کارگرم همه جا دیده شسود آشکارم مرکز کسار و ادارات زیاد تا که من لقمه نانسی خودم از چنین زندگیشسی بیزارم بقیه در صفحه ۲

از گودرز مومنی

## آقا کمال و تردید موقت

خروسخوان سحر است، آقا کمال با سطر آکبھی ضرری ندارد، نماز مندیهای چشمهای باز درخت خوابش دراز کشیده، کیهان، تلفنی هم آکبھی قبول می کند. در دهنش دارد تیرهای سفک اطاق اما چرا کیهان؟ پس آیدگان؟ بله را میخورد بر لب می گوید، که آیدگان، کیهان رادوق میزند ولی ستر است که شهربانی را در حیران است، اسم آدم را که در صفحه گذارم، آکبھی هم باید داد؟ این نماز مندیهای پیشینند برایش حرف روزه کسی آکبھی نمی خواند، ولی صحنه: نماز مندیها منکن است بخواند، بهر حال چاپ دو بقیه در صفحه ۲



عمو مرشد - جامد بچه مرشد - این برده و شمایل چه که امروز با خودت آوردی؟ - این تصویر بارگاه عمو سام علیه الغنه است، بچه مرشد - اون کلاه برقیه که بارش بزی روی بقیه در صفحه ۲



آقای وزیر هنوز دارن قراردادهای محرمانه رو مطالعه میکنن



بیمار کار خردم سارین

بیمار سی‌خبر و نا باور  
 نظم‌ها خورده بهم‌کار کم است  
 رسته و رکن ولایت شده ست  
 تا شود فرصت و حالی بسدا  
 ولی این صبر بیابان برسد  
 هر چه این عمر من اندوختام  
 تا که با نقشه و فکر و تدبیر  
 دیگر امروز بهر جا نگرید  
 گفتم البته شما چاره کنید  
 بهر ما کار فراهم سازید  
 لیک انوسو چو کانسف بمل  
 هجل اینکه کتم دست دراز  
 که شما قرصه و وام بدهیسد  
 ای سو غاز من وای لکلکن  
 راست گوئی تو اگر کفر منی  
 ز چه رو میسمل و منکم سازی  
 ساری از مظهر و از جوهر کار  
 کار بشرش ساری من زار  
 تا که من کار توانم کردن  
 این سگن که خمسارم سازد  
 ای سگن نه علاج کار است  
 تو که نه چو من میدانسی  
 بکف فاکر بیلست سوگند  
 عار دارم من از این وام شما  
 زندگی گرچه من تنگ بود  
 بهر من وام شما تنگ بود

بیم

حرف قانون اساسی بزن

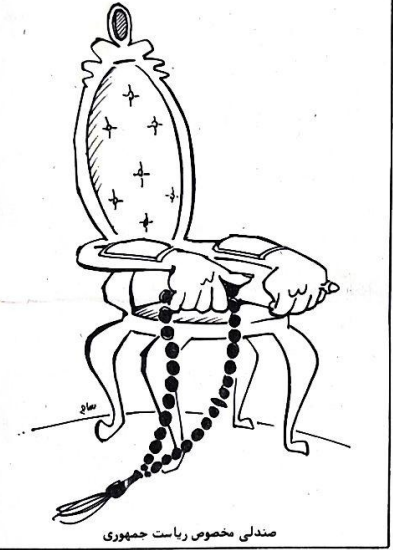
بهدمجان خسته، چرا می‌کنید؟  
 چیست درون من این چل‌نفر  
 کی شود آسوده از این سوز  
 مردم ایران که داد کفایت؟  
 درم ز بیانات سیاسی من  
 عبت بحر ما به شرمندگی  
 ملت نا بالغ و بی عقل و کورا  
 کس‌و‌سایان نشاند ز گناه  
 در ره آزادی و راه وطن  
 انقلاب بطلب استقلال  
 ما همه بی‌عیب و بی‌غلبم  
 فلسفه‌ها دانش از عهدیوق  
 حزب چه؟ فرد سیاسی؟  
 ملت مستضعف و زار و غم  
 المحدثات منت قضاوت بود  
 ختم‌وصح بر همه افلاک‌ریخت  
 مظهر طاقت براندازی  
 دشن خود را به زین کوفتی  
 از پس برده چه خبر داشتی؟  
 عینگی و دینگی و لاکتاب  
 لیدر و آریاب شده یک‌شبه  
 آسروی ملت را باختی  
 حامل کفار تو چسبو می‌کنند  
 جور تو یک منقل و آمیزکن  
 ست بزن، بچرت بزن، غم‌مدار



تأمین رفاه حال مسافران دریا بر طبق بخشنامه وزارت کشور.

بیم

بیمه مرگه برشد  
 تخت نشسته کی؟  
 — اون خود عوسابه، بچه مرشد  
 — اون شک کنده که طرف راست  
 نشسته کیه، آمرشد؟  
 — اون وال استرینه، بچه مرشد  
 — وال استرینه یعنی چی، آمرشد؟  
 — یعنی بانک دارها، سلاطین نفت و  
 ائله‌و‌انحصارات و جماعت خروپولها  
 پس اون‌شک‌طرف‌دست چیش نشسته  
 کیه، آمرشد؟  
 — اونم غول گانگستر هاست.  
 گانگستر یعنی چی، آمرشد؟  
 — یعنی باند‌قادره گشاه و بگه بزن‌ها  
 و راهزن‌ها...  
 — اون دوتا بچه پشمالولی که روی  
 زانوهای نشسته‌نجان‌اند، آمرشد؟  
 — اون‌ا‌سباب‌بازیهاسند، یکیش اسمش  
 حزب جمهوریت‌خواست، اون یکی  
 دیگش حزب دیوکرات.  
 — پس اون ک و ک و ک و ک و ک و ک و ک و ک  
 که جلو دست گانگستره می‌پلکنند  
 چکاره‌اند، آمرشد؟  
 — اون‌ا‌سباب‌بازیه‌ای‌پاروگانگستره‌اند  
 یکیش اسمش پتاق‌گنده، اون یکی  
 "سپاس" و ویل دستم اف، بی  
 آی و این جور چیزا  
 — اون هزاربازه که تو بهش میگی  
 "سپاس" چرا دست و پاهاش اینقد  
 درازه آمرشد؟  
 — برای اینکه بتونه به همه جای دنیا  
 برسه.  
 — مثلاً چه جوری؟  
 — مثلاً به‌اسم شرکت تجاری، مقاطعه‌کار  
 دلال، واسطه، کارشناس اقتصادی،  
 کارشناس صنعتی، کارشناس نظامی،  
 منحصص اسلحه، منحصص کامپیوتر،  
 هیئت فرهنگی، مسیون مذهبی و  
 هزار جور فوت و فن‌های دیگه.  
 — راستی، آمرشد، اون پنجاه‌یکه‌دور  
 ن همه‌شان بسته چیه و چرا سر  
 سه‌ای‌ون‌بخا نوشتن اون‌پاروشم  
 کنده‌ه، باقول خودت‌وال‌استرینه؟  
 — اون پنجاه‌یک نیست و ریسونه و هر  
 کدوش به عملی انجام میده، بچه  
 مرشد.  
 — مثلاً چه جوری؟  
 — آهان، حالا اومدی سر اصل مطلب،  
 عرض شود به حضور اون‌پارو بچه مرشد  
 خودم که وقتی بارو شک کنده‌ه  
 یکی از آن پنجاه را تک میده، آن  
 هزار باهه راه میفته توی یکی از  
 کشورها — حالا فرض کن یکی از  
 کشورهاشک نفت و منابع زیرزمینی  
 داره و شروع میکنه به پهن کردن  
 بساط "سرمایه‌گذاری"، کمک‌نظامی،  
 کمک‌اقتصادی، فنی، صنعتی و  
 غیره و با کمک دست‌نشانده‌های  
 بومی که قبلاً برای خودش تربیت  
 کرده شروع میکنه به جابجیدن اون  
 کشور مادی مردم و پر کردن جیب  
 اون شک کنده — آگه صدای اون  
 کشور در نیومنده خوب آگه‌دارمده،  
 اونوقت اون یکی پنج را تک میده و  
 اونوقت ناگهان با یگانهای نظامی  
 و غیره شروع میکنه به جنبیدن و  
 در ضمن حمی و بیس پنج اون کره  
 پشالوها را تک میده و اون‌ا‌هم  
 شروع میکنه به موموم و بیف بیف  
 کردن و آنقدر این پنجاه را تک  
 تک میده و آن جک و جانورها را  
 با کمک همان عوامل بومی که کتم  
 به رضی در میاره تا اوضاع به نحو  
 "عاقبت بخیر" ما بانه‌ای حل و  
 فصل بشه.  
 — پس بیخود نمود، که پس پروروا،  
 وزیرخارجان گفته بود: "روایت  
 آمریکا با ایران مستحکم‌تر از آن  
 است که باعث نگرانی شود"، بله؟  
 — هاباریک الله پس! حالا درست  
 اومدی روی ناف مطلب.  
 — جناب مرشد  
 — لیک، بچه مرشد، قبل از اینکه  
 میگم اجازه میدی، قیل از اینکه  
 دوباره بری سراغ برده، سئوالی  
 ازت بکنم؟  
 — رخصت، بیگو که تا سایا گوتم، بچه  
 مرشد.  
 — شنیدی کاین بارو چی گفت؟  
 — بارو کیه، بچه مرشد؟  
 — این بارو، عجیبه‌ها، همین الان  
 اسمش نوک زبونم بود — همین



صندلی مخصوص ریاست جمهوری

— برای اینکه "هزوت منافع حیاتی"  
 آمریکا به خطر افتاد حمله را شروع  
 کنند.  
 — منافع حیاتی، یعنی چی آمرشد؟  
 — خب، مملوئه دیگه نفت، طلا،  
 مس، اورانیوم، "تجارت آزاد"  
 بانک یازی، نفوذ دلال و اطشهای  
 وابسته، بوقصت "دوسان آمریکا"  
 — خیلی "ساق" دیگه.  
 — پس چرا حمله‌اش شروع نشکده، آمرشد؟  
 — برای اینکه میترسه.  
 — از چی؟  
 — آزان یکی برافردت که شکه بموجب  
 قراردادای که با ایران دازه بیوسر  
 خرشده و حامی خواه ایران دریاد.  
 — همونی که عکسش آن بالا مملوئه؟  
 — آره.  
 — راستی، عمو مرشد، این کاغذها  
 چیه که وزیرخارجی‌مان دازه قیچی  
 میکنه؟  
 — آوا، قرار داده  
 — قرار داده؟  
 — همان قراردادی که گفتی.  
 — پس چرا میخواد قیچی کنه؟  
 — برای اینکه قراردادی وجود نداشته  
 باشه.  
 — که اونوقت خیال ناوگان یاشنی  
 تخت‌شعبه‌برای‌حفظ "منافع حیاتی"  
 خود وارد عمل بشه؟  
 — ای... به هججه چیزهای...  
 — آخه، چرا؟  
 — چرا و زهر مار، میخواد منو گدر  
 قوانین رضا شاهي بنذاری... لال  
 نموی صلوات آخر از بلندت ز ختم  
 کن.  
 — برای اینکه فتوادالهای اسلامی  
 افغانستان دیگه، حالا اسمش هر  
 چی...  
 — آهان، همونی که وزیر خارجی‌مان  
 برای پرورشش دعا میکنه را میگی،  
 خاب گوینم چی گفته بچه‌مرشد؟  
 — گفته بود، کی میگه در رادبو و  
 تلویزیون سانسور وجود داره، هر  
 چی ما تا حالا گفتیم، عینش! در  
 رادبو تلویزیون پخش شده!  
 — خب راست گفته دیگه، به رو‌ب‌ه  
 گفتند شاهدت کیه، گفت دمب.  
 — میگم آمرشد، لای‌دخرف فلسطینی‌ها  
 و سایر رهبران عرب و غیر عرب را  
 هم همینطوری پخش میکنند؟  
 — نه، اون‌ا‌نامه فرمایش دادستان  
 انقلاب، بازتیرلر میکنند و میبرند  
 آتش میزنند.  
 — جناب مرشد  
 — جناب بچه مرشد  
 — آن عکسی که مرشد نقشه ایران  
 نشسته کیه؟  
 — اون وزیرخارجی خودمونه  
 — اون کشتی و سفینه‌ها چیه، اون  
 پائین؟  
 — اون‌ا‌ناوگان جنگی آمریکانه که صف  
 کشیدن.  
 — برای چی صف کشیدن؟

بیم

از تیب و شمش این ملت گریخت  
 از چه کوشش گرفته تا به‌او  
 رفتن آمریک، مردک‌سازماند  
 کچه ملت شاه ر بیچاره ماند  
 نام استعمارگر را خط زدم  
 "ط" و "ت" مام بنیادش قافیه  
 دستیار با جملگی بالا زدم  
 با بختگنم زینجا ریشاش  
 لیک بی‌بیمم چمی ناصواب  
 این هور نورسیده با وقوف  
 کهنه زندان حریف و نو ظهور  
 هدم این ناکاران گشتماند  
 تحفه‌های "وارداتی درتلان  
 آن یکی گوید که بیمانه‌ای او  
 لغو بیمانه نمی‌باشد ضرور  
 نیست این غول جهان محتاج ما  
 "گس" تان نیست با ما سربراه  
 تا کنده ما را زکار خویش، تاد  
 در فدرچونیت اینجا ای‌اخی!  
 کار ماوران همه مغفوری است  
 چیست فرق این سفیران سفیر  
 کارت و کاتر اسیر کارتل‌اند  
 خویشان دردی‌های هاری است  
 قصد من از این‌ها منوع پیشت است  
 ریشه تا دراب باشد مستقر  
 همصدا بودیم اول، ما همه  
 فکر هم اندیشمان با هم یکی  
 تیر استعمار بر هرکس نشست  
 ما همه یک جان به میلبونیا بدن  
 این زمان از چیست جای اتفاق  
 خلق را با اختلاف کتبیسی  
 باز هم شلاق ضد انقلاب  
 جعتمان با جمع ملت جور نیست  
 هرکه راهی جز ره اینان رود  
 همچو سارین‌سقدهرجان می‌کنند  
 باجین وضع خراب و نو به نو  
 مانده بر چاهیب حال و حوصله  
 چهره‌ها عینکین و رنگ‌عوس  
 زین‌همه دردمردگی آمد به جان  
 این همانست که استعمار ست  
 تا در این آشفته بازار سیاه  
 واقفان نوروان غوغاچند؟  
 خواستای پروژا‌خورا چه شد؟  
 آیت زبیا آزادی کجاست؟  
 لیک ما هستیم اسیر دلهره  
 پی کرد ریشه‌اش از بیج و بن  
 روی آرایش نبیند خلق من  
 باز هم از آستین دستی‌برار  
 وزنه می‌افتند و بارگاریا  
 باز با ساواک و موساد و سیا

باز با ساواک و موساد و سیا



تعمیرات یک ماه پیش بود که آن اعزاز و عکس لغت را نوروزنامه دیدم. عکس یک کالمه مرد، کنار یک اتومبیل فولکسواگن خراشکی سفید، در ستون کپی های "گمشده" دیده می شد و زیرش نوشته بود:

صاحب عکس نام اسمعیل علف باف در راه مراجعت از مشهد مقدس به تهران با اتومبیل فوق مفقود گردیده از کسانیکه که اطلاعاتی سرنوشت نامبرده دارند و یاندگان اتومبیل خواهند شد به نشانی سلسل کچه های شماره ۱۰۰ مراجه و با تحویل آنها بزرگانی دریافت

اگر یک یک با گریه اصل النسب با چند برگ چک و هفته می شد پیدا کردن آنها آسان بود. اما یافتن یک آدم یا یک اتومبیل فولکس خراشکی قراضه تاوین ملکیتش در و دروازه کار حضرت لیل بود. این اشکالات غریب کارگاهی مرا تحریک کرد. آخر من یک بازارباز سار هستم. اجناس مختلفی از کتابهای اداره - موبایل با گریه و سیاهای برقی نوبلور تا سواپور را در اقصی نقاط کشور فروخته ام. فکر کردم این کار نباید از یافتن یک مشتری می بود برای کتابهای لوکس خارجی در یک شهر درجه دوم با آب گرمی شتران بچی به من کجلی در ده کیلومتر آید که بروم به ندانسته باشم. با فروختن یک اتومبیل بازی کوکی گران قیمت به پسر دختر اجاقی گوری سخت تر باشد. کار ما هم روانشناسی لازم دارد، هم نه کاراگاهی.

منظم آمد، از آنجا که گمشدگان گویاگران از آدم و اتومبیل در این دور و زمانه وانفاس زیادند، شاید نقل کارگاهی خصوصی بتواند برای خود کسب پر درآمدی شود. در واقع این هم نوعی بازاربازایی بود. با سواد آوردن کلیه فوت و فن پسرهای غفیفه که در زمان ها خوانده بودم، عکس و اعلان را از روزنامه پاره کرده و ابتدا به نشانی زیر آگهی رفتن.

خبابان سلسل را خودشان دیده اند. آدم - دو خرجه از ارب - ماشین بزرگ و کوچک در آن می اولند. رفتی به کوچی خاکی پیچیدم - کوچی های که شاید پنجاه متر درازی داشت با بیست خانه گریزتی دو و سه طبقه - تقریباً - شصت یا هفتاد بیجا قد و نفعدار را بوسرستان برداشته بودند. خانه شماره ۱۰ هم مثل بغیا خانه ها بود. دو طبقه نیم ساختمان که از پسر نچروانی چند سر دیده می شد و کنار در استادم - چهجا بازیان را راه را گردنند و درویر جمع شدند - آقا... آقا... اسمعیل آقارو پیدا کردین؟

- مایشینو پیدا کردین؟  
- مایشینو هیچی، مایشینو اگه ماورودین خوب بود.  
- نه بابا... مایشینو میباشند تو کوچی - جاورن تنگ می شد.  
- کیچه نه - ده ساله بقیه را کنار زد و خودش را بمن رساند:  
- من پسر اسمعیل آقا هستم. با نام کم شده - ساواکا در دیدنش چونکه چریک بود.

بیجا دیگر وسط حرفش دویدم:  
- نخیر - مجاهد بوده.  
یکی دیگر از وسط چهجا فریاد کشید:  
- دروغ میگی - آقا - ساواکی بوده در رفتی.  
- غلط کردی... با نام انقلابی! چهجا در دو دسته درگی شدند در این جنگ کار من نبود. رنگ دم ولی صدایی در نیامد و چهجا در پیرال جنگجو فریز در هم بر هم به سرکوه کشیده شد. یک دختر چادری در مقابل ایستاده بود.  
- آقا - در برین رنگمون خرابه - فاطمه خانم خوبه است.  
پرسیدم فاطمه خانم زن اسمعیل آقا هست؟  
- آهان... از صبح تا حالا ده نفر مثل شما آمدن دیدنش. دیدم عجب... دست زیاد شده است. در زدم - از پنجره طبقه دوم بر کالمه زنی پیدا شد و گفت:  
- بفرمائید.

## آقای اسماعیل علف باف و اتومبیلش



از عید من داخل شدم، مذاکره خسته کنده ای داشتم تا تعان زن هماندم شغل من کارگاهی است نه مرد خوری. ومن می خواهم از طریق اصولی دست به کار بزنم و شوهرش را بسایم. معصاتی و با بعضی اظهار داشت:  
- شوهرم چنتم، این مردیکه فکر نمی کنه شش تا بچه رو میداره میره کم و کوره، من گفتم باارم بدم اینا زهرمار کنن. خنتا - سگی این ابوطیاره شودوست داشته رفته ماهاش جهان کردی! - الان وسط برج اردبیشه. از وسط اون برج تا حالا، اگه خودت بودی اگردین، خیر برگن، گواهی فوتت بیارین ما مایشینو محفوظتو بگیریم. با آقا... اون مایشینو پیدا کنن. بر خروشم به شیکم چهجا بزنم. نه ساعده میدن نه حقوق - منگن ما بوزن نداریم به آدم مفقود الاثر پیدا کردیم.

در میان گریه و نفرین زن توانستم شخصیات کامل اسمعیل آقا اسمعیلش را بدست آورم. اسمعیل آقا پنجاه ساله کارمند اداره قازورات است. عید برای زیارت و گردش با چهجاها مشغول رفته است. چهجاها

خراب - به تحقیقات پلیسی خود رسیدارم. صبح روز بیستم برج سم الله گفته حرکت کردم. الهی به امید تو - هم کاسی و هم خواب - و بیکرو - بیکوب رفتم مشهد.

از دروازه تهران، تحقیقات را شروع کردم. چون اتومبیل اسمعیل آقا قراضه بود. دندم باید رد آنرا در تعمیرگاهها و پمپ بنزین ها پیدا کنم. چند روز در مشهد - بوجان - شتران و جینزود علاف بودم. در کنار جاده و کوچه و پس کوچیهای شهرها چشم دنبال فولکس واگن خراشکی شیری رنگ می دویدم تا... در اولس مکتبکی ورودی شهر گنبد، جوانی چرب و چلبلی، یک وات نیسان که در آن روزها، یک وات نیسان سبز، اتومبیل فولکس واگنی را یک کشیده، آنجا آورده و او مسافر رانده اش را که کالمه مردی بوده است - به تعمیرگاه فولکس راهمائی کرده است. این تعمیرگاه یک دکان لخت - دراز است که در یکی از خیابانهای مریزی شهر گنبد بود. صاحب تعمیرگاه استاد عزیز - کالمه دیگر خانه یافت.



نجا میگذار و روز پنجم فروردین حرکت می کند تا روز ششم و هفتم به ادارماش برسد. اتومبیل را ده سال قبل خریده مدله ۶۰ است. یک عکس ۴۰ ساله سال قبل برای کوهنمایی برداشته بود بمن دادند. تاغلابی بوده و نه شاهدوست - یک آدم معمولی هیچ کاره - پولی هم همراه نداشته که بخاطر آنجا آورده باشند. بدبختی است این اوضاع و احوال صحبت از دستمزد و پیش برداخت سپهبد بود. فقط توانستم هنگام خدا حافظی به مثل کارگاهان خیر و قیدی بگویم:  
- صورت حساب را بعداً - تقدیم می کنم.  
فاطمه خانم سرش را تکان داد. بکالمه منظور مرا نفهمیده بود!

آنجا سبزی - تفنگ بادی و امثال آن که تصور میکردم در مسرتهران - مشهد می توانم بکنم، در اتومبیل بچکان وانت سریشیده - با علامت فروشگاه حاجی ساربرختم. محمولتم از مشهد شروع کنم و شهر به شهر، ضمن ادامه کاسی در این سازار



لغائیه که از خون جوانان وطن دمیده بود.

صفتش کردن.  
- کی؟  
- آرزوییکه شلوع شد اون آناهه - میخواست سینه چه خیره - بوج - مایشینو گذاشت رومو - سرمت و دیکو برکتش. سرفروش گک شک و نو فرستادین سینه چه خیره. تا در دکتو وا کردم و فریختن تو - لایبها سادرا نشون بود. اون کت سبزه... نورشون بسته بود - یکی به سلسل دستتون سوج ما مایشینو میخواستن. گرفت - کتیم ما مایشینو زاره - معمره چندتا فحش به من وصاحب مایشین دادن و ورداشتن بردتن. استاد عزیز وارفت. پس از اذیت زمانی برسد:  
- خوب... بعش؟  
- اون فاهه کتیم جا گذاشته بود. پدهسته روز سیزده - کتیم رفتم - پدهسته دیکو اومدن در خونه. نور آوردن اینجا - کتیم رفتن براو اجناس - مدارک توش داره. کتیم ورداشتن رفتن. به خودم پول توش بود. کتیم بلبل - تند بوا این جزا... از سایشین پرسیدن. کتیم قسلا بردن. پرسیدم اون آقا کجاست؟ کتیم فریختن - تو سنگر داشته تیراندازی میکردی.  
- برد جای کت؟  
- نگرفتم... چریک بوده؟ ضد انقلاب بوده.  
- کتیم خودواش را بدهد دوباره اسمعیل علف باف. کارمند قیدی اداره قازورات تیراندازی برسی آید... ولی سرخ دوباره دستم آمده بود. قطعاً طرف را "اعدام انقلابی" کرده بودند. چهجائی از "اعدام انقلابی" شنیده بودم.  
از استاد عزیز و معبدل خواهش کردم تحقیقاتی بکنند و خبری در باوریدم تا این دوباره به آنها سرزنم. رفتن که صن کسب و کار. گواهی فوت آن بنده ما را از طریق قانونی تهیه کنم - صفا - اتومبیل فولکس واگن مدل ۶۰ خراشکی شیری رنگ را بسایم.

سایتم را کنار خیابان خرا (یکی از خیابانهای اصلی شهر گنبد) پهن کرده بودم و طبر و شب به تحقیقات می پرداختم. اول به بازرستان سر زدم. دیدم که در تمام بازرستان ها و در تمام خانه ها معلوم نیست از اصل چه رنگی داشته است. از شماره های اشفاق تا غایب. از راه نیا دات. خودم راهی تر سر غریبم زدم. و بالاخره صورتت را آماسی و عکسهای مقتولان را از خیلی ها بود. نگاه کردم. ولی اسم و قیافه اسمعیل آقا در میانها نبود. گفتند شاید بعضی ها را در گوشه و کنار گور کرده باشند. قوه مخفیها - پلیسی را به باغستان برداختن. چون اسمعیل آقا فارس بوده صفا - ترکمن آفاده و حاجتی سر به نیست شده است. با ترس و لرز تو کاوون ساسی و فرهنگی و استادان سر و کوشش با دادم. وقتی آنها من خاطر جمعی دادند کسی از گزگانها کشته نشده و گفتند که "املا" شخصی غیر مسلح را نمسی گرفتند. البته نمیتوانستم باور کنم و با چند نفر از کسانیکه گنبد آنها آفاده بودند صحبت کردم. سلمان صاحب جمع آرد فروش، که شش روز اسیر آنها رده گفت:  
- ما را به یک انبار بزرگ، در دهات برده بودن. اول دست و چشمنویسته بودن. بعد بازگردن. اما این آدم تو دست ما نبود. کسی را هم نمی گفتن.

چند نفر دیگر هم تاکید کردند که چنین کسی جز اسیر ترکمنها نبوده است. پس باید بروم سراغ فارسیها. می گفتند که پاسداران در روزهای جنگ! خیلی ها را از فارس و ترکمن اسیر کرده بودند. نیمه کمته ای باقی بودند ولی من سفارش کردم آنها نروم. ممکن بود برای خودم دردسر درست شود. سیاه پاسداران غریب هم رفته بودند. در فرمانداری هم کسی از این چهجا خبر نداشت. به سی جمل فارس و ترکمن زندانی شده عکس را نشان دادم ولی آنها نتوانستند اسمعیل آقا را بجا بیاورند.  
بقیه در صفحه ۱۰



# هفته رفقه

بمقام بزمجه



شنبه - در بدر به دنبال احکام

آزوقتی کموزیر کشور به استادان استان‌های ساحلی بختنامه کرده است که "تعمیمات آنها در مورد شنا در دریا باید منطبق با احکام اسلامی، عفت عمومی و جلب رضایت ملت مسلمان باشد استادان آن مذکور کار و زندگی‌شان را گذاشته‌اند و شبانه‌روز در رساله‌ها و احکام دینی به دنبال تالیفی در مورد مابوی‌گینی و مونوگینی و حجاب‌دریائی و حتی زیر آبی و انواع شنا و علی‌الخصوص احکام حمام آفتاب می‌گردند.

گفته میشود که استادان مذکور به سکرته‌هایشان گفته‌اند که این هفته تمام قرارهای آنها را بهم بزنند و حل مشکلات روزمره مربوط به مبارزه با ضد انقلاب، بیگاری، گرانفروشی، مسکن و غیره را بگردانند برای وقتی که مشکل عظیم احکام شنا در دریا حل شد.



چهارشنبه - وکلای خوشبخت طاغوتی

همانطور که میدانید، قرار است وکلای مجالس دوره طاغوت کلبه پول‌هایی را که گرفته‌اند، پس بدهند، اما شروع دوره "پس بدهی" از سال ۱۳۴۲، یعنی سیروز ۲۱ مجلس شورای ملی شروع میشود.

با باریان، آن دسته از وکلایی که بلافاصله پس از کودتای آمریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد وارد مجالس شدند و اولین قوانین طاغوتی را در جهت قانونی کردن کشتار آزادیخواهان تصویب کردند، از یک دوره اضطراب پنج ماهه که ناشی از انقلاب اسلامی ایران بود، به خوبی و خوشی درآمدند و میتوانند با سرمایه‌هایی که از راه واکالت در سال‌های ۲۲ تا ۲۴ کسب کردند، خوش بگذرانند و بدانند که برابر فتاوی‌ اخیر درآدمشان از شیر مادر هم خلالت‌ر بوده است.



پنجشنبه - عدد ضد انقلاب و سرنوشته کانون پرورش فکری

از قدیم عدد ۱۳ در نجس دانسته‌اند و عدد ۷ را سعد. از پدیده‌های مربوط به انقلاب اسلامی، ظهور عددی است به نام "عدد طاغوتی".

این عدد که همان عدد ۲۰ باشد، پیش از این در مدارس محبوب‌ترین عدد بود، اما از روزی که حکم اخراج ۲۰ نفر از نویسندگان کیهان سابق، بوسیله جمعی از حریبان سابق انقلاب اسلامی در کیهان سابق به دستشان داده شد، در محبوب بودن این عدد ایجاد تردید شد.

اکنون باز دیگر مبارزه با عدد ۲۰ مطرح شده و ۲۰ تن از کاتبان کانون پرورش فکری کودکان را به همان ترتیب سابق اخراج کرده‌اند، طاغوتی بودن عدد ۲۰ قطعی است. ضمناً "پس ازنگران مبارزه با عدد طاغوتی ۲۰ در کانون مذکور، بقیه کاتبان را به بازار تهران و حوالی خیابان سپه رفقا ند و در بدر به دنبال یک‌تا نفر خوش‌خبر می‌گردند که بیاوردند که کارها جاری کیهان در کانون را کامل کند.

گفته میشود که حاج مهدیان ضمناً "اولین پیشنهاد داده شده و گفته است اگر اجرای اخراج ۲۰ نفر و اعتصاب و تحصن بقیه کاتبان در حال نشود، طبق معمولی، کانون را هم حاضر است به تن بخش بخورد. البته تنها شرطش صحبت و قرار با نماینده‌هاست لیلی امیر جمند سابق است.



جمعه - تجهیز کارگران، گرچه در

کارگران پیشتروپرتو تهران اعلام میدادند که محمد جها نبخش، کارگر برق شهریار به علت نداشتن وسایل آیینی دچار برق گرفتگی شده و به علت سقوط از بالای تیر، بلافاصله می‌مرد. وقتی خبر این مرگ به برق تهران میرسد، فوراً "عده‌ای را عزراه با وسایل آیینی به محل می‌فرستند و جسد را از نظر آیینی تجهیز می‌کنند. کارگران پیشترو اعتراف کرده‌اند که این عمل برای رفع مسئولیت برن تهران و انداختن مسئولیت به گردن مقتول صورت گرفته، حال آنکه اینگونه افراد ضد انقلاب و احتمالاً کمونیست، حقایق را بارونه جلوه داده‌اند. زیرا غرض ماورای برق، تجهیز کردن کارگران به وسایل آیینی بوده، حال اگر کسی دیر رسیده‌اند که شاید با عوجی بازی حکومتشان کرد.

## حرفهای حساب

گفت: چرا هیچ تفریحی بحال ادارات نمی‌کنی؟ و می‌شود خیلی خرابه گفت: ان الله مع السابرين گفت: وضع بازار پول و کار هم که خرابه اونو چی میکنی؟ گفت: الله اعلم بحقائق الامور گفت: اوضاع کشاورزی و دامداری و کشت و دروغ و جفای بحال کس درین؟ گفت: تو بالا از الله تعلقوا گفت: اوضاع و احوال سیاسی مملکت و جدالهای ایدئولوژیکی رو چنگار باید کرد؟

گفت: نمرس الله فتح الغریب گفت: به تفریحی حال هنر و فرهنگ ملی و مسائل سنتی و حمله به تخت حشیدین جزها کنی. گفت: ان اکرمک عند الله اتقکم گفت: مستغز، اقلیه را همی برای لایحه مطبوعات و مجلس بوسان قانون اساسی پیش بام بگذری. گفت: اطمینان و اطمینان و اطمینان گفت: منکد که چون به لب و کار در استخوان رسد.

گفت: تقبل اله امالکم گفت: آخسانها که بشدحرف، حرف آخرتو چید؟ گفت: نکسر الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر...

تلافی

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟

بالاترین این زراد خونه‌ای که توی مجیدیه کشف شد چکار کردن؟



خوب با زمین‌ها رو گویایک گذاشیم و بیست می‌نویسین گرفتیم.

## حق تدریس جدید معلمان

پیشنهاد زبر را به آموزش و پرورش دادیم تا حق التدریس معلمان را بنا به عدل و انصاف جدید همزمان زیر پرداخت نماند. دیران عربی و تعلیمات دینی و فقه - هدیه ساعتی ۱۸ تومان دیران زبانهای دوم مثل انگلیسی، فرانسه و فارسی ساعتی ۵ تومان دیران زیست شناسی و تکامل ساعتی ۲۵ صره شلاق درملا، عام دیران تاریخ همان حق التدریس سابق "تکرار شود" همت عالی! دیران جغرافی دیران علوم تجربی مثل دیران زبان شرطی که در کلاس حرفی از مثلثات و بیض و مربع و غیره حرفی بمیان نیاید. دیران زمین شناسی دیران حرفه و فن "فلا تباری نیست، بعداً" آگهی میشود. از ساری، رفنگر

شنبه - بار دیگر، آهنگر بلخی و مسگر شورتی

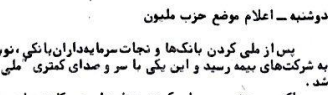
در خرم آباد، جمعی از طرفداران ملت هینتر، کتابفروشی‌ها را آتش زده‌اند و در اعلامیه‌های خود، این عمل را انتقام کشتار افغانستان اعلام کرده‌اند. گفته میشود که این شیوه برضیه، که با آتش و زور تفاوت دیوان بلخ است، به سرعت در حال شیوع است و تیر شده هر روز در یکی از شهرهای ایران، کتابفروشی‌ها را برای انتقام از وقایع مختلف جهان، به آتش بکشند. از جمله، قرار است یک کتابفروشی تمیز را در شهر سروزار، به انتقام حمله نقلابیون ساندنست، به نیروهای ساویر آتش بزنند و کتابفروشی دیگری در اصفهان را برای انتقام سقوط دو هواپیما اسرائیلی در جنوب لبنان، به آتش بکشند.



یکشنبه - مبارزه با "بت"

در سیمینا خواست‌های ملت از قانون اساسی گفته شده است. "باید کاری کرد که دیگر هیچ فردی "بت" نشود." جمعی از لژیون، به علت محروم بودن از زیروزیر حروف در مطالب روزنامه‌ای، بحث‌شان در گرفته است که منظور از کلمه "بت" چیست؟ آیا منظور "بت" یا صم برون "کت" و به معنی "صم" است یا "بت" یا کسب برون "جت" و به معنی "گول" و البته؟

اما در هر دو صورت، همین اهل لغت مدعی هستند که کار از کار گذشته و لغت را به هر دو تلفظ و هر دو معنای آن اعمال کرده‌اند.



دوشنبه - اعلام موضع حزب ملینون

پس از ملی کردن بانکها و نجات سرمایه‌داران بانکی، نوبت به شرکت‌های بیمه رسید و این یکی با سر و صدای کمتری ملی شد. اکنون بحث بر سر ملی کردن صنایع است و کلیه صاحبان صنایع و ورشکسته میهن دست دراز می‌کنند و دولت شده‌اند که ملی کردن صنایع را زودتر و جدی‌تر عملی کند و آتینا را از شر پرداخت حقوق کارگران و سرور گلدزدن با طلبکاران نجات دهد.

می‌توانست تأخیر در ملی کردن، سرمایه‌شان را به خطر چندارد، و با ورشکسته‌اند و فقط ملی کردن میتواند آبرویشان را نجات دهد، "حزب ملینون" را بار دیگر برپا کرده‌اند و در اعلام موضع خود نیز تسریع در ملی کردن با رعایت مالکیت آزاد را بر سر راه نمایان قرار داده‌اند.

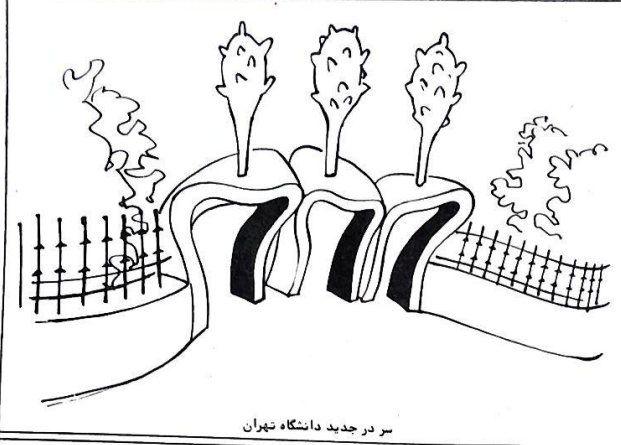
خ



از: اهواز - پرویز

### دشمن انقلاب و پایگاهش!

ای دشمن انقلاب ایسران  
 تو مایه بفرستی و دنگسی  
 ای آلت دستت یارکساران  
 نو دست نشانه "سایسی"  
 هر چی بگم از تو دم بریده  
 کم گفتم از نو خائن بست  
 از بهر فریب غمام مردم  
 گاهی توبه زیر چتر اسلام  
 ای فتنهگر خل و سبه دل  
 از مرجعین با تعصب  
 از توده ساده لوح غافل!  
 با غارت و قتل و مگر و چاقول  
 در زیر نقاب انقلابی  
 با وحشت و اختناق و ارباب  
 سدره نست اندر این راه  
 بیچاره خودفروش دلال  
 را ز تو چه خوب سرملاند  
 نابالغته گوش، فکر دم کن  
 از توده بنسرس و خشم توده  
 خصم ستم و غم و جباول  
 آگاهی و وحدت و تشکیل  
 پروزی از آن ماست آخر



سر در جدید دانشگاه تهران

از: خلغی

### البعث عراقی است

جزیی که وجودش سبب شرو نفاق است  
 چون خوک لجن خورده بی قره و چاق است  
 با دست عوسام چنان خورده علمون  
 حزبی که بی نقره چون گوهر برای است  
 بوشیده و پوشیده و در دیده برده است  
 در دست سنا آنکه همانند چاق است  
 آنکس که سرش بر بدش کرده زیادی  
 فکر زدن جفک بیپوده به نای است  
 هم بزم گوشت است وجه زوجی شده تشکیل  
 آنکی که رفیقش گرو گوراست و جلاقی است  
 ملت نخورد گول زود بکر شده بیدار  
 آنکه به لگد رانده و در مانده و قاق است

### چیزی عوض نشده

گفتند کاواغ چنین است و چنان است  
 هر چیز از این پس به مراد دلان است  
 دیگر انری نیست از اوضاع گذشته  
 آسوده بخوابید که امن است و امان است  
 ما هر چه بگنیم ندیدیم تفاوت  
 جز شاه که در رفقه، همه چیز همان است  
 ای که کردی خلق را با حیل و افسون به خواب  
 بروطن خواهان زدی بر چسب صداقت  
 آخراین کار سوائی است، چون آید بیرون  
 عاقبت از پشت ابر تیره نور آفتاب  
 "ع - س"



دود و سیاست بهزاد دلمستانی

شنیدم که چون فطرسین فی الاثر براه  
 جهنم بردند گفتند، همیوش دودی کند  
 گفتند که، آیت الله ترهتعمداری سه  
 رفتارند قانون اساسی رای نمی دهد  
 گفتند، دود از کنده بلند مینه  
 ترپاکی، الگلی را گفت، خدا را شکر  
 که ما برداشت برادرانه کمیتهها، هنوز  
 دم و دود ما به راه است  
 سارق الدین غرب زاده را گفتند که، اهل  
 دودی؟  
 گفت، من اهل ( مبارزه با رژیم ) و  
 سانسور در ( رادو - سول ) هستم .  
 گفتند، اگر دستور گرم انقلاب، همین  
 نفاق بیندازند چه می شود؟  
 گفت، دودش به چشم همه می رود، جز  
 چشم کارتر و بکین!  
 وقتی که بر نامه ( پینشاز وزارت خارجه )  
 رایختی می کردند، دود از سر تلو بیرون  
 ما بلند شد!

جناب مستطاب عمر آهنگر

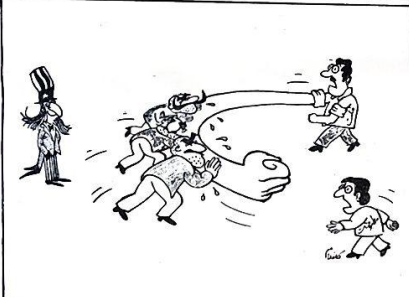
جناب مستطاب عمر آهنگر  
 محتزما " عرض عالی مرساد  
 اینجانب دکتر اسماعیل شمری دارای درجه  
 دکتری در رشته رفت و رفتن تئوری از دانشگاه  
 آمریکا در دوره طاقت تقاضای نقل  
 مساسی در وزارت خارجه کردم ولی  
 چون در آن موقع همه چیز طاقتی بود  
 چند ایراد بنی اسرائیلی پیش پایم گذاشتند  
 تا خودم و دامادم نتوانیم به شافل  
 کوچکی از قبیل وزارت و سفارت برسیم  
 منحنله گفتند که رشته تحصیلی شما  
 مناسب نیست و ما مثلا " ایراد گرفتند  
 که میالت خارجی است مخصوصا روی  
 ایراد اخیر یاشاری میگردند و میگفتند  
 حتی نمی توانی بکار کناد مساده هم بشوی  
 حال با توجه اینکه در ساه قیام  
 خوینین ملت ایران مشکلات دوره طاقت  
 مرتفع شده است یا دگر مشخصات خود  
 که همیشه است تقاضای یک نقل مناسب  
 برای خودم و دامادم دارم . ضمنا  
 تقاضای مناسبت نیست به چند ایراد جزئی  
 که مطابق مواظب انقلابی جدید در کارم  
 وجود دارد زیاد سختگیری نکنند تا  
 خودم و دامادم عزیزم که در آمریکا  
 دانشجویم بیش از این بیکار نمانیم  
 آن چند ایراد اینست .  
 اول اینکه بنده هم سابقه ۲ سال  
 مبارزه با رژیم طاقت دار ولی متأسفانه  
 تمام مبارزاتم را در داخل ایران کرده ام  
 نه در خارج و مبارزاتم هم جنبه سیاسی  
 داشته نه مذهبی . دوم اینکه بدبختانه  
 دارای تابعیت ایران هستم . سوم اینکه  
 هم عمالم و هم بنده زاده های تابعیت  
 ایران را پذیرفته اند . بنابر این اگر آن  
 جناب بعنوان یک روزنامه نویس اسم و  
 رسم دار دوران انقلاب اسلامی اعمال  
 نمودی بفرماید که این چند ایراد را از  
 من نادیده بگیرند و با من طبق ضوابط  
 دوره طاقت مناسب حساب کنند بقیه شرایط  
 اینجانب کاملا انقلابیست و می توانم در  
 ساه شما با تقاضای دامادم به کار کوچکی  
 اشتغال داشته باشم و تمام عمر به عمر  
 و عزت و سایر مستمعین به انگلیسی  
 دعا کنم .

دکتر اسماعیل شمری و داماد

میم - جیم - مائق

### باز هم در رنای طوطی بازگان

مزدای "علاوه" "ردگزین"  
 هم ثنا خوانندگان با ادب  
 مزدگانی ام دهید از مردوزن  
 خستگی در کرده و تازه نفس  
 گفت: جان ارشئی های عزیز  
 عضویت در حزب ها آزاد نیست  
 من و کولم از سوی اهل نظام  
 ند سوال دیگری از طوطیک  
 گفت: قانون اساسی حاضره  
 بهیر مجلس هم نامیم با شتاب  
 ند سوال: ای طوطیک هرشودگا?  
 ند جوابش گفت آن والا مقام  
 صد عدد میلیون که بیوی نیسیس



### خط سوم

سه نفر کارشناس خط دور هم نشسته بودند و داشتند راجع به خط  
 ملل مختلف بحث میکردند .  
 کارشناس اولی گفت: خط فارسی از همه خطهای دنیا قشنگتر است ،  
 ولی تنها آنکالی که دارد اینست که موقع نوشتن از " راست " شروع میشود  
 و بطرف " چپ " میرود . کارشناس دومی گفت: خط لاتین کامل ترین خط  
 دنیاست و یکی از محاسنش اینست که برخلاف خط فارسی از " چپ " شروع  
 میشود و به طرف راست حرکت میکند . کارشناس سومی گفت: خط ژاپنی از  
 همه خطها بهتر است ، چون اولاً " هیچ گواش به راست و چپ ندارد و  
 به خط مستقیم حرکت می کند ، ثانیاً " هیچکس از آن سر در نمی آید ."

### به سفسطی ابن الوقت

ای فلان بیده فریاد بکن  
 تو همانی که بیدی داعی شاه  
 حالیا باز به تغییر فضا  
 در بر سر مردم و در مضمر هم  
 لیک در خلوت از سر مردم دور  
 که به بیاران مصدق ز نیکار  
 با جو از خشم در آشی بنفیسر  
 در دو روزی چو تو کم دیده جهان  
 آشنی خوی و بداندیش و عوس  
 کاش بودت دمی ای جغد بلند  
 شرمی از آن که میدان نیسرد  
 شرم کن ز سیمه گردان چو شیر  
 اندر آن فاجعه آتش و خون  
 تو کجا ، توده رزمنده کجا؟  
 بشو ای پست شکماره ز من  
 با هوا خواه مصدق مستیز

شرمی از خون جوانان شهید





# سیاست آهنگر

تهران - ج - د - ر  
از اظهار لطف مستحکم ولی با  
ابراز احساسات بدبختانهات موافق  
نسیتم . به نیروی انقلابی انقلابیون  
واقعی ایمان داشته باشید. باقی بقایت.  
تهران - س - ب - ف - زین .

چهارچوب اصلی روزنامه ما آسره  
استاد زعفر ، داستان ، لطیفه ، لطیفه  
منظم ، خبرهای روز ( با تفسیر طنز  
آمیز ) و مقرر است که این چهارچوب  
در تمام احوال مراعات شود ، چه ما  
و چه خوانندگان ما ، همدگر را این  
قیافه می شناسیم ، ما دیرباره تناسب  
نظم و سحر حق با شامت ، گاهی از  
دستمان در می رود و این تناسب به  
سجود ، بطوریکه با تعداد اشعار به  
نثر می رسد ، با بالکنی و این سبب  
را حتی انگلیس سنی می کشیم . برطرف  
سازیم و در همین حال این را هم بخاطر  
داشته باشید که بغول آستند فن  
کلمات آراسته را تاشتری است که در  
کلمات معمولی نیست . بخصوص در  
طنز که آنچه ما امروز از منظر صر -  
المنزل و کلمات قمار و مثل و چستان  
و هرل و طنز سیاسی ، چه بطور مکتوب  
و چه بطور سینه به سینه به میراث  
برده ایم همانا بخاطر منظم و یا  
آهنگین بودن آبیست . امیدواریم  
فایده شده باشید ، با درود و سپاس  
بی پایان و در انتظار اشتقادات این  
جمن .

تهران - آقای ف - باز و هفت اسم  
دیکر .  
ما هم به زعمای قوم همین حرف  
ما می زنیم . دشمن دانا که هم خان  
بود . سبتر از آن دوست که نادان  
بود . تنها آنها اصرار دارند که امروزه  
را برای هزارمین بار ببارانند . حال  
که چنین است شما هم مثل ما " صر  
انقلابی " پشته کنید و بشما قول  
میدهیم که عامل زمان چنان نقاب از  
صورت این " متخصصان ضد رژیم  
بردارد که سران قوم را جز امسوخ  
در برنجی باقی نماند . حافظ و طیفه  
تود ما کردن است و س - در پندار  
ما تیرگی نشیند یا شنید ، بیروز باشد .  
ارومیه - آقای ب .  
اصوس که صفحات آهنگر بدلیل  
سبک کاری و به دلیل فترده بودن  
مطالبش جای چاپ متن کل آن اعلامیه  
بازمرا را ندارد . ولی ناگفته برای مردم  
واقعی ایران مثل روز روشن است که  
این " مؤمنین " خلق الساعه جزمهان  
بزرگوارانی که مناسبات های مختلف

مراحم " دعوا نبایش " برای سلامتی  
" ذات همایونی " ترتیب میدادند  
و با بهم بافتن آسمان و زمین  
میگوشیدند " رهبری داهانه " آن  
بزرگوار ، راه انشای برسانند نیستند .  
سخن دویست که چکومت دوران انقلاب ،  
استاد ساواک را منتشر نمی کند . فکر  
میگشاید چندین هزار روحانیونی  
که ساواک میخواست از آنها " سیاه  
دین " درست کند و در روزهای آخر  
صبر حکومت هویدا صحتش بود ،  
حالا به کجا رفته اند ؟ بله دوست  
عزیز ، اگر آن استاد را منتشر کنند  
اسم خیلی از این شیوخ قبایل رادر  
آن خواهیم یافت . به قول آن نویسنده  
شوخی طبع انگلیسی . تاریخ به بعضی ها  
می موزد که از تاریخ پند بگیرند .  
تهران - آقای ن - هاشمی .  
همانطور که هر هفته در همین ستون  
به دوستان گرامی گوئزدر کرده ایم ،  
مناشاه برای تهیه و تقدیم شماره های  
کسری آهنگر شما هیچ کاری " فعلا " -  
از دست ما ساخته نسیم . با اینهمه  
از این و آن شنیده ایم که بعضی از  
کتابفروشان سرپایی و یا روزنامه -  
فروشهای جلودانشگاه گاهگاهی شماره -  
های گذشته آهنگر را دارند و بفروش  
میرسانند - البته به گردن آنهاییکه  
میگویند .  
همدان - آقای الف - ز - م .  
با باجوج عصبانی شدن ندازه ،  
میگی افتتاح بودن تلویزیون خودش  
برای هفت پشیمان کافیست ، شما هم حرف  
با بردن نام طومار زاده ، این با با را  
گفته شد نکند ، خیلی خوب چشم  
از همین حالا ولش می کشیم بره بی  
کاری . شاد کام باشید .  
تهران - خانم طاهره - ع .  
همانطور که در شماره های پنجم و  
هفتم و هشتم و دهم روزنامه آهنگر  
به تفصیل شرح دادیم ، روزنامه ما  
آهنگر راست و سواقی ( البته خط مشی  
سایه حزبی سابق ) جلنگر هیچ  
ربطی با روشن شدن همه مسائل و با  
امروز با روشن شدن همه مسائل و با  
چندان باز به آن مرد بزرگ تاریخ  
آسیا میگویند و بودجه و کاغذ و  
پایگاه در اختیار این بازار نادگان  
مرکز تحقیقات ساواک قرار میدهند  
که برای تحققت اشتراکی های بسیار -  
کننده ما یا پوتش بدوزند ، بپرید با  
این فرستال بازها چه چیزی را



دستگاههای جمع آوری سکه در اتوبوسها

## شم سیاسی

ت - ع - سنجی  
هر آنچه سالهادر خواب دیدی  
هزاران وعده از بهرش شنیدی  
چرا اینگونه تو حق ناشناسی ؟  
دوستی تو برای نان شب و روز  
هر آنچه خواستی دسر و امروز  
چرا اینگونه تو حق ناشناسی ؟  
ز خود مختاری هر شهر و استان  
رفاه هر بهبودی و مسلمان  
چرا اینگونه تو حق ناشناسی ؟  
زارزانی ما بحتاج طست  
ز احوال کشاورز و رعیت  
چرا اینگونه تو حق ناشناسی ؟  
ز آزادی مطبوعات و انکار  
جواب فارغ التحصیل بیکار  
چرا اینگونه تو حق ناشناسی ؟  
زبان در گفتن آزاد است بی تک  
هر آنچه خواستی یک عمر ، اینک  
چرا اینگونه تو حق ناشناسی ؟  
اگر خواهی به دولتها بشازی  
اگر داری به هر صورت نیازی  
چرا اینگونه تو حق ناشناسی ؟  
نشد اینچنین قانون به عالم  
ساختمند بوده همچو حاسم  
چرا اینگونه تو حق ناشناسی ؟  
شود مجلس اگر تشکیل شاید  
برای اینکه گندش در نیاید  
نداری تو مگر شم سیاسی ؟



میخواهد ثابت کنید ؟ مردمی جلوه  
دادن مأموریت پلیسی خود را ، یا  
خنثی کردن اثرات آگاه کننده آهنگر  
را ؟ اگر ما ما میرسد ، اینها ارزش  
سئوال و جواب ندارند - همین بس -  
سرافراز باشید .  
تهران - آقای م - شروازی .  
مناشاه تنها جوابی که شما  
میتوانیم بدیم همانست که در بالا  
به آقای ن - هاشمی " داده ایم .  
با نکندنا شرمندگی .  
اردبیل - آقای صابر - ت .  
اگر از ما میرسد ، ایشان دست  
چپ و راست خود را در دست نمی شناسد  
تا چه رسد به قطب شمال یا جنوب  
السنه " قطب جنوبی " ها فقط با این  
حور آدمها میتوانند " کار " کنند -  
امیدواریم که نکته را گرفته باشید .  
به امید دیدار .  
تهران - حسین بابرونه ساکن  
غیاث آباد .  
حالا که شما واسطه می شوید ، چشم  
ولش می کشیم برود بچرد .  
ایلام - آقای م - پشتهاندچی .  
شاعر مفرماید . گفت ما " سق  
را گذاشته ایم - دست از سق باز  
گذاشته ایم . سق از ما همی ندارد  
دست . . . و السلام من ابع الهدی .  
تهران - آقای مستغفم .  
پشتهاند شما ، بسیار خوب و بجا  
بود ، خودمان هم درصدد انجامش  
بودیم . اگر عمری باقی مانده باشد  
( از برکت چمان ) همین روزها تازش  
را در روزنامه خواهیم دید . در انتظار  
نوشته ها ، راهنمایی ها و انتقادات  
خوب شما - بیروز باشید .  
پیام های تلگرافی  
به شما و نویسنده گانی که برای  
ما مطلب فرستاده اند .  
مربوان - آقای جلال - غ - نارس  
بود .  
فسا - ز - مجیدی . متشکریم قبل  
از شما ، دوستان دیگر این مطالب را  
فرستاده بودند .  
کرمانشاه - رضا - شکست . خارج  
از دستگاه نواخته بودید .  
تهران - " ششم " گوشتی را  
بزرگی . خداوند پیامبر و رحمت  
کند مقدس علیه السلام را .  
شهران - خانم بزگان - ع . کار  
بیشتر - مطالعه بیشتر - موفقیت  
حتمی .  
همدان - م - آ - آیین . در تهران  
چند میخانه " آب " زیادی ریخته  
بودید .  
تهران - ن - س - تند بود .  
خرم آباد - ج - عرفانی . کند بود .  
تهران - ع - خ - خورده دست .  
ثل بود .  
تهران - چاکر . سفت بود ( یعنی  
تکرار مکررات بود ) .  
تهران - ب - صافی . نیم بند  
بود .  
تهران - ر - فضا . دیر هم بود .  
تهران - خرویس اشعرا . شمرخیلی  
خوب ، سوز خیلی تکراری - حرکت  
از نو .  
تهران - آمیرزا . شعر عالی حیف  
طولانی جای شما باز هم خالی .  
طرحها و کاریکاتورهای دوستانی  
که در پایین آستان آمده بدست ما  
رسید و آنچه از کسکس شورای  
کاریکاتوریستهای آهنگر بگذرد ، به  
ترتیب چاپ خواهد شد - بیروزود  
دارد ، سوخت و سوز ندارد .  
کرمانشاه - روز علی - ق  
تهران - جمشید - م .  
تهران - محمد - ص .  
مشهد - م - ج .  
تهران - گنام .  
تهران - ع - احمدی .  
تهران - خواب آلود .  
تهران - و - فضا .  
تهران - صدق .  
تهران - خاننژاده .  
تهران - موسولین .  
تهران - آج - ا - ام .  
تهران - ضاه الدین - خ  
اراک - مسعود ک .  
تهران - ه - افتخار .  
مشهد - ناصر - ب .  
تهران - بهزاد .  
تهران - اعضا .  
تهران - سین .  
تهران - ع - آتش .

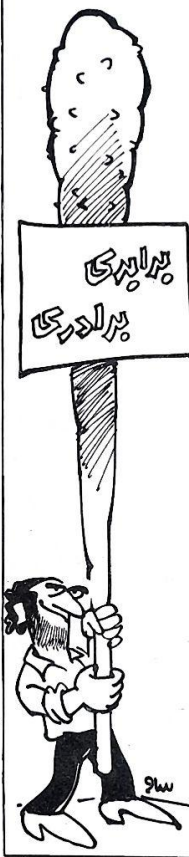


ترکی (آذری)

مفکر

### هر کس که گورو رسن نور و پرايده

مندی که آلت اوست اولوب اوماغ فارسیدور  
 اورتا فارسید، مصب انبیب عرصه شولو قدور  
 جرح گور مه لی بیرممرکه، هفت شنبه بازار دور  
 هر گوشه ده بیر نخته طباق، بمر آلاچیدور  
 هر جنس دشمن واردی بو مکاره بازاردا  
 کهنه، نازا، نممدار، الود، اگسی، عتیقدور  
 انواع موزیک لیر مترنم دی ففساده  
 کرچه رادبو، تل ویزیسون ایچره نوروقدور  
 هی خزیدی، هی فرقدی، هی جبهدی هر یان  
 هر کس شوزو رهبر، هره بمر ایسد هولوقدور  
 بایر اندور، علم دور، بلاکاتورهای اطراف  
 هر یاندا باخبرسان چلمه، سوز، دانشقدور  
 درت جور سولو موزواردی، بش اون جور ساعیموزار  
 دانش، دانشیق، گاهدان بوسور و قدور  
 القصه و پند، بو عزیز خلقین ایچینده  
 اوج، درت د کی بش آلتی دگیل، اون تیره لیدور  
 بوخودور بیری بو خلقی مذمت ایلمسان بیز  
 یا سولیمه گ علت نه دی، آزا، داغینیدور  
 بیز عمر قصده باشایان بلبل اشیدیک بیز  
 آزاد هسایوه ملت اودور ایندی عاشیدور  
 بیز عمر سارنده فالان خلق اولسوب آزاد  
 آرادلیقا، "تعداد" و "تنوع" باراشیدور  
 قورخون ائله گوندن که تنوع اولما حکوم  
 استبدادا، "احصا" تنوع "الیشیدور  
 بیز قالمه سالماتهای بی "نقش غرض" دور  
 آزاده لیکن رسمی آزاد کفرلی "لیقدور  
 ناراهی دی بیز عده دتیر، "انقلاب ابتدوق  
 ایندی گورورور انقلابین رنگی رقیقدور  
 "چوخ وعده وثر بلدی بیزه اولد هولیکسن  
 ایندی گورورق بوخودور عمل بوش دانشقدور  
 "کوجوش کجسه آیدین سحره جانیشتیک اما  
 ثوبت له اق گاه قارالطیق، گاه ایشیدور  
 "یا انقلابین معناسنی ناقصا میثوق بیز  
 یا انقلابا بیز یارار آزادار، فارسیدور  
 من بیلیمرم ایندی بئله اوضاعی دوا بکن  
 تکلیف نه دور، حق و حقیقت هارالیقدور  
 قطعی دی بو که "انقلابین" محطییم من  
 اولما هدفیم جنگ دگیلدور، بار ایشیدور  
 لکن گرک هر مرحله ده عیب دتیلیمسن  
 عمان دی اگر حسی، ولو عیبی قاشیدور  
 قوی انتقاد آزاد اولما، ای صاحب سئک  
 "تقدیه" "آزاد" بربرسه سارماسیدور



### کبله سلیمان

از: افراشته

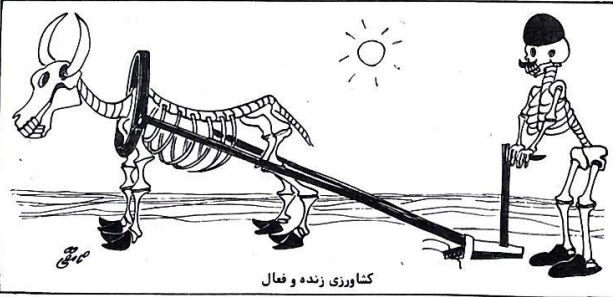
از تهران به رشت، ربیع النانی  
 سگ به حال من اگسر بدانی  
 دانی سرچان، کبله سلیمان  
 تمامه بوسته، کلان دلخوشی  
 گذرانسه، با صزار سستی  
 دانی سرچان، کبله سلیمان  
 به ته برسبه، می پوله کبسه  
 واله وشدا، بدخت و حیران  
 دانی سرچان، کبله سلیمان  
 تهران چه ماشه، کافرستانه  
 خدا الهی! پاک نوگور دانه  
 دانی سرچان، کبله سلیمان  
 هیچ چی بخوردم ظهورت و صوب  
 رخت و لباس بنامه گروب  
 دانی سرچان، کبله سلیمان  
 ان جلور شهره، ان جلور کاره  
 سه توومن آدمی بول بهاره  
 دانی سرچان، کبله سلیمان  
 نسانم خوردن نان و آبگوت  
 ای وای می کمر، ای خدامی پنت  
 دانی سرچان، کبله سلیمان  
 می لب و کاول، و ا چرا هسته  
 نان سنگگی می قائل بو بوسته  
 دانی سرچان، کبله سلیمان  
 ای داد و بیداد سخنه بی خالی  
 چطو بخورم نان خالی  
 دانی سرچان، کبله سلیمان  
 مره گفتیدی، تهران نواشتون  
 تی جا سر بهینش، احق بولتون  
 دانی سرچان، کبله سلیمان  
 سرد بیلاره، می جوم و اوسته  
 داغ چک نیمه، می ده بوسته  
 دانی سرچان، کبله سلیمان  
 خدایا خودت وسیله بساز  
 پیدا نیسه باقلا، انبل و پیاز  
 دانی سرچان، کبله سلیمان  
 هتو بو بوسته لواشی ماهی  
 وا خره نی بسادا باکی  
 دانی سرچان، کبله سلیمان  
 بپله تاجره، امی انصبر  
 بگفته، بوشو، سر بنه مبر  
 دانی سرچان، کبله سلیمان  
 وری دارمه ایتما دیان  
 پایه اسمال خان یا به فخرخان  
 دانی سرچان، کبله سلیمان  
 مندی جانی خان، همتهران ایسه  
 ایزه نویسه، ایزه والیسبه  
 دانی سرچان، کبله سلیمان  
 هر که باشه از حال ما برسان  
 بگو مشکله آ تهران ایسان  
 دانی سرچان، کبله سلیمان

ترکی (آذری)

شیرزاد

### طومار بیغان او غلان

طومار بله بیز کیسته مشهور آدام اولماز  
 ملت اولیب ایندی، فیرلداق بوکون آلمانز  
 گو بیولداسا، کویولدا ماغون هر قدر اولما  
 بیز لطفه بیزیم قلبیمیزی لیزه په سالماز  
 بولدان بیتشه نلر بو قدر اوزلی کرکمز  
 ترسه طرفیندن، با جاران زرنانی چالماز  
 بیجا بیره و ترمه ایزووی رهبرسه سازی  
 لامیا چراغین شعلسمی شمس و فسر اولماز  
 سن گل لری، سنل لری چوخ بولما عم اولغی  
 بونلارلا بیزیم گلخانانین کللری سولماز  
 "قطعی" نی گوریدون نجهنا قیلدا دی بشگون  
 اما ائله دکدی بروهکی بیرده ساغالماز  
 باش پله بیه هر کس چالیشیب دیرمانا آخر  
 ایله بیخیلار کی بوکو له رفدی اوجالماز  
 "شیرزاده" دتین ایلمه سین تاله و افسان  
 بو عهدور زمانه دو نه جکد ور بئله قالماز



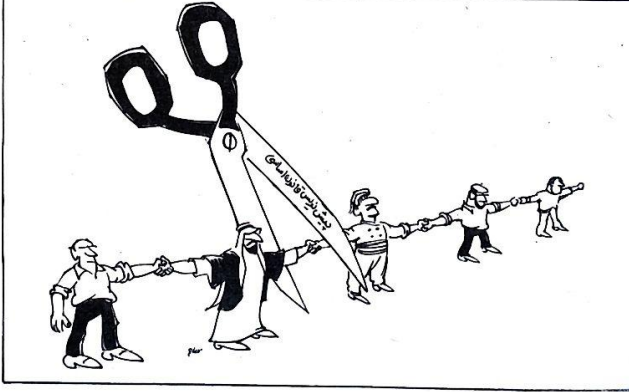
کردی کرمانشی

له خشان

### دشمن دوست نما

خدای بان سر، حسود بکه کور  
 ایله چه کردیم، آوانه چهکن  
 کفته مه باد، شری له سعدی  
 اویره که ایند، روزی له روزیل  
 کاورری هلگرددو هی بچو بچو  
 هیشته پنت لمی، و گرد کنگ  
 کاوربرده مال، بیسا شره خاص  
 و گرد چقو، کاور سر بیری  
 له دنان گرگ، سیری دهوه  
 قصه کاور هی، قصه ایلمس  
 له دشمن سنی، ملگوماله مان  
 و کراس دوسی، کند بوسه مان  
 هاتیمسه دزی، و گرد چراغ  
 نفس بیکتی و گرد چساق  
 کله و کیولت، آش اواس علی  
 چنان تلجمای، هنرین جنگت

تخت آزادی، کفته دست زور  
 له روت خجلم، دالک وطن  
 بیشم اراتان، له خط بعدی  
 شتقم کرگی، داو کاورریل  
 نوا کرگه که، کرده بیای وچو  
 کاور له لی سن، بدون کسک  
 دم دمل صو، بدون دنگ وباس  
 کاور و پیوت، توشرفدزی  
 خوت سرم بیری، گره سرمه  
 و فارسی بیشم، کلاشم کیوس  
 دشمن دوس ننا، ها و باله مان  
 دوسه مان دشمن دشمن دوسه مان  
 بوسه مان کند، جوراوسای دباغ  
 اویش چاق، مشی تلجمای  
 قد و بالاکت، که اسی ملی  
 کاری و پنت کن، بوه رد دنگت







# اهل ناگجا آباد

با اجازه همکاران آینده گانی

از عین - سین  
 میدانید که "اهل ناگجا آباد" تئوری از قشر واپس زده نظام خیلی خیلی پرچم سوری شده و نشده. و داغ رنگی بیستانی دولتوران نیست. نظری از همه آنها که سالها ستم و نابرابری به نوشتن کشنده است.  
 پای حرفهای آوردها، این روستائیان شهری و شکست خورای و بازماندگان سلجها و زلزلههای انقلاب می بینیم که سخنان اولایی برای بیداران است.

م. خیامی "چهل ساله یا هفتاد ساله بنظر می رسد زاده یکی از شهرهای اطراف است. میگوید. از شهر محل تولد پانزدهم هفت ساعت راه است، چون جاده ماشین رو ندارد مجبوریم باجک بونیک ۷۷۷ سفر کنیم.  
 شکسته بودن یکی از دستپاشی یادگار زمانی است که برای کار به کارخانه رفته بود و محکوم نوی گوش یک کارگر زده بود. فاشی استخوانی با شکلی گرد و چهره سفید و بروخی دارد که حاصل کار و زندگی در کارخانه است.  
 چند سال داری؟  
 می دانم ولی نمی گویم. نقطه می توانم بگویم که بول زیاد دارم.

چند تا بچه داری؟  
 دو تا. یکی شان شیرخوار است و یکی دیگر هفت سال دارد و فقط گاهی شیر می خورد.

پسر بزرگت مدرسه به می رود؟  
 نه گفتیم که بول داریم، ما هم که بچگان نیستیم، همشان اینطرف و آنطرف میرویم، کار ثابت نداریم. اسن را توی پانسیون در لندن نوشتیم.  
 مگر چه شغلی داری که مجبور اینطرف و آنطرف بروی؟  
 بیشتنوی کارخانه کار می کنیم، همه کارخانه دارهای بولداری می آیند آنجا، اما گاهی زمین و اینها هم می خوریم و می فروشیم، با ناکم داریم ولی همیشه این کارها نیست در دوران انقلاب نظری می شوم، بوقی زیم، البته از وقتی که دستم شکسته دیگر نمیتوانم بوق بزیم، بست می زیم.

چقدر سواد داری؟  
 هیچی. میل نداشتن ولی دیپلم را برحمت با پارتنری بازی زیاد گرفتم، اگر اوضاع خوب پیش میروست می توانستم یک دکترای افتخاری، چیزی از دانشگاههای داخل یا خارج بگیرم که شند.

در شهر، زمین برای کشاورزی داشتی؟  
 خیر. ولی برای خانه سازی در داخل و خارج از محدوده داشتیم و خوشی را هم داشتیم.  
 گا و کوسفندی، چیزی داشتی؟  
 منظورتان از "چیزی" چیست؟  
 منظوری گاوی، کوسفندی، شتری...

نه کار و کوسفندی و شتری و چیزی نداشتیم، فقط یک بلیزر، یک بک بز، یک بک ام و داشتیم، زم زم بک ب ام داشت، توکوان هم بک بک پیکان، وقتی میخواستیم در بروم همه را فروخته بک یک میلیارد و پانصد، بول سفرازم هم در بیامد.  
 از راه کارخانه چقدر درآمد داشتی؟  
 روزی سیصد، چهارصد هزار تومان، همشان خرج قمار خانم و عرق و شرق بچهها شد، نمدانم چه دردی داشتند، منظور دوا میخواستند. دکتر می گفت بخاطر هوای شهر است.

فلا در پاریس چه میکنی؟  
 آمده ام که مطالعه کنم. فلا توی حومه پاریس با بقیه همولاتیها ویلا (لاجیق زدهایم و توی آنها زندگی می کنیم. همسان بیکاریم. یکی انترتاری می کند، یکی مظهری می کند یکی قماربازی می کند. هر کدام یک جور بدبختند.

حالا چه می خواهید؟  
 هیچی. یک عفو عمومی بدهند برای ما و سرمایه هایمان، ما به حومه پاریس عادت نداریم، برویم تهران یک کاری بکنیم که آتیه داشته باشد. روزی سیصد، چهارصد هزار در بیاد کافی است.  
 دولت می خواهد در پاریس کار کنی یا بروی تهران؟  
 پاریس دیگر پاریس نیست، همه کوچ کرده اند و آمده اند اینجا، یک مشتشان هم قاچاقچی شده اند. گجا بمانیم، حالا که انقلاب شده می گویند کارها درست میشود. یک عفو عمومی بدهند، برویم تهران همانجا با زن و بچه هایم آمده زندگی کنیم.

## گفتگو با یک شهروند مشهور

از ابوالفضل بیدی

قطب را دیده اکتند؛ زائیده گداسن قطبی؟  
 پاسخ داد: قطبی گفتند: از گداسن قلب می آید؟  
 گفت: رموز انقلاب را سالک داد که پای برهنه طریق قطب بود.  
 گفتند: ستاره قطبی را می شناسی؟  
 گفت: درگاهی است که این ستاره اول کرده است. شما را چه می شود که ستاره قطب را زاده اید و از ستاره قطبی یاد می کنید؟

گفتند: از چه هراس داری؟  
 گفت: از قطب نما که بهر جای بگردانیش، پیکانش را به قطب نشانه میگرد.  
 گفتند: قطب را با تو چهار تپاطی، که قطب زاده ای نه قطب.  
 گفت:

پسر کو ندارد نشان از پسر تو بیگانه خویش خوانش پسر می گشتند: اعجاب آور است که پسرکی قطبی نام را بردارند و زاده پیش ساختنش را جایش نهند تا قانون وراثت رعایت شده باشد.  
 گفت: آری اعجاب آور است و نیز شاید اعجاب باشد.

گفتند: دامه مجزه داری؟  
 گفت: قطب چگونه مجزه کند و قطب زاده کند؟  
 گفتند: نمودی الله، تو خود در جرگه رسولان دانی؟  
 گفت: استغفرالله، نه. این رسولانند که مرا در جرگه خویش دانند.

گفتند: در جام جهان نما چهره سنوان نمی آید؟  
 گفت: اسباب تحریک را شاید چهره نبوسد، خاسه که این روزها خلاق آماده تحریکند همان به که اسباب مذکور در خلوت مانتوحتی از دیدگار قبول خلیان جصامت پنهان باشند تا چنانکه اتم ودانی، فطنت از طبقه باردم نیندند.

گفتند: آنچه گفتید، نراستی است؟  
 آینه گر نقش تو بنمود راست خود شکی آینه شکر خطاست گفت: آنچه گفتید، نراستی است؟  
 آرزوی که عمر بی آرزوست؟  
 گفت: آخر شما ابرشیا را مدام شعر بر زبان جاری است.

گفتند: ما ابرشیا کدام شعر بر لب داریم شما چرا مدام از جصامت و تصویر شعر می براتید؟  
 گفت: آخر شما می خواهید.  
 گفتند: مگر خواست ما را هم ارج می نهد؟  
 گفت: آری. چه خیال کرده اید؟  
 ما آمده ایم تا خواسته های شما را برآوریم.  
 گفتند: حتی اگر خواهیم که بر گردید؟  
 گفت: شما را چه می شود؟ چرا به نازکی گرایشهای ضد انقلابی پیدا کرده اید؟  
 گفتند: بیوزن می طلبیم که ما را بقیه در صفحه

## بیزاد دیلمتانی ضد انقلاب من!



آه... این مدت که بنویسم چقدر کار جمع شده...

بچهها! ضد انقلاب من چون وجود جدید شیطانی من خوشحالی دل خناسی کیست؟ خم روح کارگری! فتنهها در قلوب ساده کنم روح هر کس صفت تر باشد

بچهها! ضد انقلاب من چون روم توی کلبه "آرش" که رود طلق را شکجه کند آن کند با زشان زندانی چون روم توی قلوب تهرانی دیو خونخوارهای از آن ساروم با وجود همه دسان گرمیش

عامل وحشت و عذاب من دشمن راه و رسم انسانم می کنم رخنه (فی صورت اولیاس) سد راه تکامل بشری تا از این راه استفاده کنم زورم او را خریست تر باشد!

عامل وحشت و عذاب من جگرش را دهم ز کین خاوش نشن سوزن به زیر پنجه کند که کند دیو از آن پشماسی آنجانی که افتند و دانی توی جان چریک انسدازم من خجل می شوم ز بی شرمیش...

بچهها! ضد انقلاب من چون نیم گام در دل "نقد" ما همه بجهی مسلمانی کم کمک، چوب لای چرخ پنجم که اگر ناخه های یک (دار) بیم کرد "را حتم ترک" می سازم با "شع" چوشت "تسن" گرم عاقبت، زیر تمام آزادی ریخت خون پسر به تیغ پدر! مردم از این عذاب وارفتند شد ز من رنجه، مردم "نقد"

عامل وحشت و عذاب من وای از آن دم که من شوم تروست! عسر او ناگهان تمام شود! شد همه فرقه ها، بهم، بدبین دسته دسته شوند و تا زنده! حضم با دین ضد بی دین است! نشقام من شود، پیو پیروز. آیت الله طالقانی را سالتا نسوی محبس افتاده شهر گرد برای او زندان!

بچهها! ضد انقلاب من غرق خون کشت، ترکمن صحرا شد برادر کشی، بهین آئین حاصل این تلاش شد، کشتار

بچهها! ضد انقلاب من که ز "نقد" روم به خوزستان می کنم گاه، خلق را تحریک با "مجامد" چو دست و پنجه کنم نیمه شب، پاسدار را نساچار می برم ضد خلق را ناگناه نوح آرزاق را برسم تا عرش! می کنم رخنه توی مطبوعات پیش از اینهاست نقش اصلی من تا کنم انقلاب را بسیج شاه و کارتر ز کار من، شاداب

بچهها! ضد انقلاب من من و ما را به هم کند مشغول چم و گشتا و گوش کن این بار، حضرت منتظاب سا زاری! بچهها! ضد انقلاب من ای که تبه ز دست و پا، زنجیر دهشتیان در سردر در شهر! نگذارید سخن این شیفا! نگذارید کسب سوراخ ایران نگذارید ناکسانی چند من شوم خوشبخت و تو بیدار هر کسی (عد انقلاب) شود ای همه خلقهای با ایمان



لطفاً "بذرتونو راجع به قانون اساسی برای شناختن ما بفرمائین"



# دعوت به بی عفتی!

چپول  
 خانی با چادر چاقوچرو روینده وارد بودند. ...  
 سبک شد، جلو ساجه ایستاد. ...  
 دفترچه حساب پس اندازش را بر تو خواهر مجاهد ...  
 جلو کارمند مربوطه گذاشت و گفت: بر بخل کارمند بانک را بعنوان مسند ...  
 آقا بزرگت میخواستم چها صد فی بانک گرفتند و بعد همگی بطرف ...  
 تومن میگرم. ...  
 کارمند، دفترچه را ورق زد، نگاه ...  
 نگاهی به خانم کرد و گفت: ...  
 این عکس خودتونه؟

بله ...  
 عکس همت صورتتون رو بیستم؟  
 نخیر آقا، قیامت داره، من اودم رسیده بودم، متغول تنظیم پرورده شدم، ...  
 پول بگیرم نیومدم که فسق و جور کنم. کارمند بانک با لودیگری پرسید:  
 بچه فریادش خانم ۱۸ خه من از کیا ... منگنه بفراشید بچرم چه چه؟  
 بدون این دفترچه مال شمامت؟ ...  
 از او جا که کسی من روش خورده، نوشتن پرورده بود گفت:  
 خوب پس اجازه بدین صورتتون ...  
 رو هم بیستم ...  
 عکس همت صورتتون استفاده از شما غل دولتی ایشامه تصاد ...  
 خانم گردانی میسرت کفکنداره! ...  
 سبک، اول گردانی مسرت، بعد است ...  
 استوانه کردنه، پشتش هم مشروط ...  
 سبکست ... امیدوارم همه تون جلو برم بالای دار؟  
 رنگار گلوه برین ...  
 خانم این حرفها چه؟ ما اینجا ...  
 طبق دستور که بیمن دادن عمل ...  
 می گیم ...  
 بیستون دستور دادن گردانی صورت دادگاه انقلاب از دار خبری نیست ...  
 منو دیدین؟ ...  
 نخیر ... گفتن عکس و صاحب جوخه اعدا! ...  
 عکس رو با هم کنترل کنیم ...  
 شما اگر با شاکو رو باطی هم برقرز ...  
 منمخاکهتن صادر کرده ...  
 این مقررات بانک، کارمند بانک تصمیم میگیرد دانه ...  
 نقش همتون کرد دراه ...  
 خانم شما بالاخره میخوای پول مسود و سرپرست کمیته از راه مسود ...  
 بگیری یا نه؟ ...  
 بله که میخوام، پول خودمه، نحو فحیمی که اتفاق افتاده بود برای ...  
 پس اجازه بدین ما عکس رو با اینان روایت می تود ...  
 صاحب مکش تطبیق کنیم ...  
 یعنی بنده خاطر چهار صد تومن به محاسن تریف کشید، تا خرخره در ...  
 بیام گفتن حساب کنیم، خوش باشه، بحر اندیشه فرورفت و بالاخره اینطور ...  
 بیستون رو بدین توقع دارین به رفیق فتوا داد که چون یک سر نشیبه مربوط ...  
 عربی هم براتون بگیم ...  
 کارمند بانک که حسابی کلافه شده بود، گذاشت آن در وضع فعلی بصلحت ...  
 شیطنتش کرد و گفت: ...  
 هیگلکشن مناسب باشه چه اشکال علی الرسم چنین تجویز شده که سبک ...  
 داره؟ ...  
 دو چشمان روز بد بینید، خانم باندازه ای که برای شاسانی کافی باشد، ...  
 دستش را گذاشت بیچ گوشش، همانطور کرده صورت را در حرس دیدگار بند ...  
 هوار هوار زبان جلو در بانک رفت و بانک فرادهدو کارمند بانک هم می توند ...  
 حالا چی بکنم و کی چی بکنم ...  
 آهای کمیته، آهای پاسدارها، صورت مشارالیه نظر کند و با تطبیق ...  
 ای مردم، جایوز، روز روشن تجاوز، آن با عکس الصافی، وجه مورد نظرا ...  
 میخوان منو لخت کنن براتون عربی برداخت نماید ...  
 برص ...  
 بالاخره چند تا لکت کبکو و ۳۰۰ به پرورده مختومه اعلام گردید، خانم ...  
 دست با پوتوس سبکست سر رسیدند، خانم پولش را و کارمند بانک جانش را برداشت ...  
 را آرام کردند، از هر دو طرف شدالهائی و هر کدام از طرفی راهی شدند.

# آقای اسماعیل علف باف و اتومبیلش

آقای بنام محمد شیروانی، باز نشسته ...  
 شهربانی گفت: ...  
 والا همه میروز دوم جنگ، رفته ...  
 بودم گوشت پیدا کنم، کبر افتادم ...  
 بی شوال و جواب چشمها بو بستن ...  
 دستهام از پشت محکم بستن تا بعد ...  
 از نه روز که ولم کردن - شاید این ...  
 باها هم کنار من بوده اما نتونستم ...  
 بشناسم، گذاشتم از جستجو نومید ...  
 می شدم که یکی از اسرا - بنام آقای ...  
 محمدی - که ترکمن بود - عکس را ...  
 شناخت و آهی کشید ...  
 بله ... بله این آقا ما بود ...  
 بعد از پنج روز که چشمها را وا کردن ...  
 دیدمش، مریض بود - همیشه تک و ...  
 تال می کرد، لباس گرم نداشت، شب ...  
 نا می صبح می لرزید، اولها سروصدائی ...  
 داشت تا بگریزون بر سر امدادش کنش ...  
 با تعجب پرسیدم: ...  
 اعداش کنش؟ ...  
 خندید و سرش را تکان داد: ...  
 چی بگم، ما خیال می کردیم ...  
 زندانی سیاسی هستیم و اینا ما مور ...  
 دولت، اعتراضی نداریم، بعد هر کی ...  
 تق می زد، می بردن چشم بسته کنار ...  
 دیوار می گذاشتن - هواشی تلک ...  
 می کردن ...  
 یک کتیکی بپوش می زدیم و میگردون ...  
 این آقا وسط سخنراش وقتی پاروگفت ...  
 شما همنامی فیمین، الاغین - و از این ...  
 حرفا - یک چیزی گفت، بردش ...  
 برام اعدام، عدا در اون مثل به بره ...  
 آروم شد، انگار معلقو از دست داد، ...  
 صداتی در نمودم.



دورقایی اعلا

دیگه چی ارزش میبوشن؟ ...  
 خودش تعریف می کرد، ظییر ...  
 همونروز که تیراندازان رو با شد، اوومه ...  
 تو خیابون و کم شده، بشر به چارپاره ...  
 گرفتیش می توانست بشن - سبکی ...  
 التماس کرد - دستهاشو بستن ...  
 انداختن اوون رو زوری آخر، دیگه ...  
 آب هم نمی خورد - فند و چای هم ...  
 نمی خورد ...  
 واه چه؟ ...  
 آخه ما تو سربازخونه بودیم - ...  
 جای نشستن نبود - ستراج بیرون ...  
 اون هر محروم بود، هر چند ساعت، ...  
 چند نفرو قاطر می کردن - چشم بسته ...  
 می بردن دست به آب، یک پاسدار ...  
 یخوالوی رو می گرفت می کشید، بقیه ...  
 هم پشت دامن کت مهندسیکه رو ...  
 می گرفتیم، مثل گورا - می رفتیم، تو ...  
 راه، روزی نبود که فنداقی نتفگی - ...  
 مشت - لگدی نخوریم - فحش و بد ...  
 و بیراه که مجانی و فراوان بود، به ...  
 روز دیدیم رو لگدی این پیر مرد یک ...  
 چقدر پیدا شده - از اون به بعد، ...  
 برای اینکه شاشش تیکره، آب و چای ...  
 نمی خورد ...  
 آخه؟ ...  
 خوب ...  
 و من نفهمدم، بعد از ده روز ...  
 که با تو سربازخونه کردن، دیگه کسی ...  
 به فکر دیگری نبود ...  
 بقیه هم زندانیهای اطلاعاتی بن ...  
 نتوانستند پیش از این اطلاعاتی بن ...  
 بدهند، می گفتند که چند نفری را ...  
 هم اعدام انقلابی کردندند ولسی ...  
 معلوم نبود اسم عمل آقا چه؟ آنها بودند.

# آقا کمال و تر دیدم وقت

که دیگر چپ و راست نداره، اختیار ...  
 دارند، چطور ممکن است که فحشه ...  
 نماردهد چپ و راست نداشته باشد، ...  
 چه باید کرد؟ ...  
 کسان با آبدان؟ ... مسئله اینست ...  
 اصلا چطور است که در هر دو نا آگهی ...  
 بدهم، اسم از آن حرفهاست، مگر ...  
 ممکن است که انسان در هر دو منبع ...  
 فرصت طلبی است، انسان باید بوختن ...  
 شخصی باشد، موضع من ... خصی است ...  
 کجایی شخصی است، خوب معلوم است ...  
 دیگر من دوست راستی هستم، دست ...  
 راستی راستی ای اید؟ ...  
 سائره، شاید هم لیسرال ...  
 لیسرال نیست به دست راستی ...  
 افراطی، دست چپی حساب من ...  
 پس من بدون اینکه خودم بخوام می ...  
 هستم، موضع من ...  
 چاره ای نیست، باید آگهی را ...  
 در آن موضع خودم برآه، درصفا ...  
 شخصی ...  
 آقا کی می آید؟ ...  
 آقا کی می آید؟ ...  
 عزیز نیستند ...  
 های محترم ...  
 این یعنی خط کشیدن بین گروه های ...  
 مردم، پیدا کردم، عنوان آگهی ...  
 این باشد، خطاب به گنیه گروه های ...  
 چپ و راست ...  
 من به مردم چکار دارم، باید موضع ...  
 خودم را مشخص کنم، یعنی باید در ...  
 آگهی بنویسم، اینجاست آقا کمال تر ...  
 چپی ...  
 آگهی آقا کمال دست راستی میانه رو ...  
 که نسبت به دست راستی افراطی ...  
 دست چپی محسوب می تود ...  
 عبارت دست راستی میانه رو غلط است ...  
 باید گفت، محافظه کار، اینجاست آقا ...  
 کمال محافظه کار ...  
 تعیین موضع، همه فکر می کنند که ...  
 "محافظه کار" نام فاضل آقا کمال ...  
 است و بعضی خواندن آگهی بدنبال ...  
 موضع آدم میکنند ...  
 اصلا ...  
 که آگهی معمولی بدون تعیین ...  
 موضع ...  
 رنگ متعلق به اینجانب دروازی منزل ...  
 مفقود گردیده است، از پاینده تقاضا ...  
 میشود ...

# حکایت

حقوقدانی را گفتند: خبر از حقوق بر ...  
 کوی که چه میدانی؟ ...  
 گفت: اگر آنچه را که دانستی می برده ...  
 بگفتی، در برده بختی ...  
 مصرع ...  
 زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد ...



پایان



شایعات

بفرار مسعود روزنامه‌ای که وزارت ارشاد ملی قصد انتشار آن را داشت دچار مشکلاتی شده، مدتی معنی که چون در لایحه مطبوعات که وزارت ارشاد ملی تدوین کرده، «دادن امتیاز به اشخاص حقوقی» بهتری می‌شده. لذا این وزارتخانه قادر به صدور امتیاز برای روزنامه خود نیست.

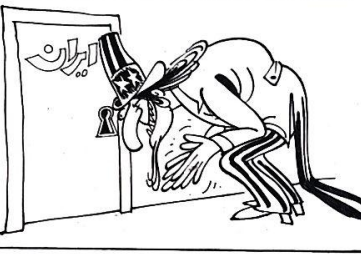
شایع است که یک روحانی‌نما در یک دادگاه محلی محاکمه و به خلع لباس محکوم شده که حکم صادره بلافاصله در موردی اجرا گردیده. بدنبال اجرای حکم دادگاه، همه حاضرین در جلسه به اتفاق آراء نظر دادگاه را ناپسندیدند. چون همه به رای العین مشاهده کردند که نامبرده نه تنها روحانی نیست بلکه اصولاً مسلمان بوده و جزو اقلیت مسیحی است.

به گویند بدنبال در دست گرفتن مدیریت کیهان توسط یک تاجر آهن، تغییراتی در قسمتهای مختلف موسسه بوجود آمده. از جمله خرس تمییرات اینک، حروف سری ۲۶ و ۴۸ و ۸۶ جای خود را به حروف آهنی ۱۸ و ۲۵ و ۲۲ داده است.

بعد از آنکه یک وکیل دادگستری را گروهی ناشناس در دیده‌و کتک‌معمولی باز کرده‌اند، اغلب وکلای بکر نسبت‌نام در کلاسهای کارانه وجود و افتاده‌اند تا فنون دفاع از خود را در این کلاسها بیاموزند. ظاهراً بالاخره آقایان وکلای قبول کرده‌اند که تکیه بر منطق و دانش مهارت برای دفاع در دادگاه، در این دوره و زمانه چندان مفید نیست و این روزها داشتن مهارت در دفاع بدنی ضرورت بیشتری دارد.



بررسی مجلات کسبی در پستخانه انقلابی



بچه‌ها، از نوع موسام آمده

آن‌عام سواست، دوربینش بگفت توپ‌ها را کرده جرب و صیقلی بش بگو: خور دست‌لولو آن ممه روزگار شاه شاهانت گذشت روزگار بوسید شاه ذوالعقشام روزی‌ات را حق کند جای دیگر هرچه خوردی، هر چه بردی کافیه سالهای سال بردی نسبت را تا بجای تو، به عمان و ظفار سالها با دست ساواک و سیا نوجوانان وطن را بی‌سردریغ قهرمانان را بزندانهای شاه فاطمی‌ها روزی‌های دلیر یعنی ای آقای آمریکا، سیا یعنی ای شاه کتف زدل‌وست یعنی ای ساواک، ای مزدور شاه خلق ایران نیست تسلیم‌شما! شاه را تپا زدیم از تاج و تخت تا برافرازم بنیانی نویسن خلق را راحت کنیم از ترسان

کینه جاسوسان در پیش‌بم‌صاف ای برادر، بش بگو: ول مصلی از تو اینجا کس ندارد واهسه دور امر و حکم و فرمانت گذشت تو دیگر ول مصلی اینجا، بالام بهر خود بنتراش ماوای دیگر (گیر کردم باز توی قافیه) در عوض فانتوم و جت دادی ما برکتیم از گرده مردم دسار ریختی بر خاک خون خلق ما بگذرانیدی از دم رگسار و تیغ تیرباران کسردم‌های هرصیگاه با شرف مردند در میدان تیر یعنی ای بنیاگذار "مافا" یعنی ای پدر از آنچه‌ختر هست ای که گندی با دو دست‌گورشا خلق اسپران نیست تسلیم‌شما! شاه را تپا زدیم از تاج و تخت تا برافرازم بنیانی نویسن خلق را راحت کنیم از ترسان

حال برگشتی تو با نوب‌وتفنگ زرمناو و تانک آوردی، که چه؟ نیست ما را واهمه از توپ و تانک خلق ما در سالهای خشم و خون چشم و گوشش برده آن‌سالها نیستی باک از تو و امثال تو جمع کن زبنا تر و قریبهات ملت بیدار ما، بی ترس و باک جمع کن از خاک ما آثار نسو

گفتگو با یک ...

طلاقت نیست، بگویند تشبیه بگیرند. مصراع مرابیه خیرتو آهسته‌آهسته بشو مویان

گفت: شما را که جزئی از ملت بزرگم هستند، می‌بخشم. گفتند: شاعر... نخواستند. شعرشان را، در جمیع صدا و تصویر منتشر کنید.

گفت: به درک اسفل السالمین و به نارسین، اینان احلا" مرصه ندارند که شاعر باشند. گفتند: اما مردم آنان را شاعر میدانند.

گفت: مردم چه می‌دانند که چه باید بدانند؟ گفتند: ولی این مردم انقلاب کردند.

گفت: کردند که کردند. حال دیگر تمام شده‌است. بنشینید برجایمان. گفتند: ولی این مردم گشته داده‌اند.

گفت: من که آنان را نکشتم که حال تاوان پس بدهم. گفتند: ولی اگر گشته‌نمیدادند، شما نمی‌توانستید بر گردید.

گفت: چنین نبود. شاه رفت، ما برگشتیم.

گفتند: ولی شاه را همین مردم بیرون کردند.

گفت: خوب، ولی ما که مردم را بیرون نمی‌کنیم.

گفتند: اگر آنان شما را بیرون کنند...

گفت: ضد انقلاب، ضد انقلاب است و انقلاب می‌داند با دشمن چه کند.

گفتند: از نویسندگان ایرانی چه خوانده‌اید؟

گفت: هیچ، چون اینان مرصه و لیاقت نوشتن ندارند.

گفتند: پس چه خوانده‌اید؟

گفت: هیچ، فرصتی نداشتم. سراسر عمر گرفتار بودم.

گفتند: پس چه می‌دانید؟

گفت: هر چه بخواهید.

بیت

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به عزمه‌مسلما موز صد مدرس شد، گفتند: در غرب چه می‌کردی؟

گفت: شخصی ضد رژیم می‌گرفتم.

گفتند: وقتی مردم رژیم را سرنگون کردند، تو آمدی آیا اینک این شخصی را سودی هست؟

گفت: همواره رژیمی هست.

گفتند: خداوند نقت ملت را از دستبرد اجانب به دور نگه‌دارد و تو را نیز از جوی غفل بر خوردار کند.

گفت: آمین! چه گفتند؟

بیت

دشمن دانا بلندت می‌گفتد بر زمینت زنده‌اندان دوست

گفتند: چپانی را از چه می‌سازند؟

گفت: به واقع نمی‌دانم، سرما به داری جبهاتی هرگز ضایع مادرادر استمعرات خویش نصب نمی‌کنم.

گفتند: خدای تا کرده، منظورتان این است که چپانی را هم وارد می‌کنیم؟

گفت: ابزار نخستین را آری، اما خود آنها را سرهم بندی می‌کنم.

گفتند: از عثمانی‌ها بی‌خبردارید؟

گفت: خیر.

بیت

دیربیمت که دلدار پیامی نرفستاد ننوشت کلامی و سلامی نرفستاد

گفتند: هیچ‌می‌اندیشیدی که چنین قلمه بزرگی با برج و باروی عظیم و احاطه وسیع بر اقصی نقاط راجا صاحب تویی؟

گفت: جام جم را گویم.

گفت: منت خدای را موزجل.

گفتند: اگر خدا خواست که از تو ستاند؟

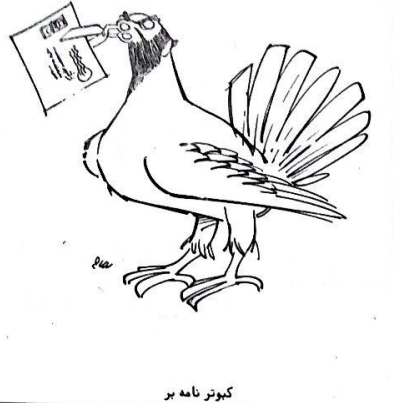
گفت: کیج غریب غرب گریسم‌وبه انتظاری نشستم.

گفتند: چون بپر شوی از توکاری بر نیاید، به چه امید نشستی؟

گفت:

شعر

غرب بسیار جو من پرورده است ارطمان بهر شمشاد آورده‌ست باز زاید شکم غرب جو من سفره‌غریب‌بسی‌گشتر دست



کیبوتر نامه بر

اعلام موجودیت حزب باد

حزب (بادگرا) بدینوسیله بی‌گیری فعالیت مجدد خویش را اعلام می‌دارد. "بادیزم" که ریشه در قرون و اعصار دارد به هیچ دسته، گروه، طایفه، فرقه، رنگ، نژاد، مسلک و مرام خاصی وابستگی ندارد. تاریخچه فعالیت این حزب به قرنهای پیش از میلاد مسیح می‌رسد و اعضای آن در تمام طول تاریخ (و عرض جغرافیا) شرکت مستقیم و فعال داشته‌اند. وجود چندین اعلامیه (که متأسفانه به علت فقدان دستگاه چاپ مخفیانه به بروی الواح گلی حک گردیده است) این ادعای حزب را ثابت می‌کند که ما حتی در آن دوران نیز دارای سیاستهای صادق و وفادار بوده‌ایم.

هم‌وطنان، حزب باد که در جریان (وزش) اخیر ملکنتان صادقانه سر در لاک خود فرو برده بود و اعضای آن بنا به شهادت شهود عینی (و ذهنی) چندین بار قاطعانه از پنجره سربرون کرده و بشدت سرک کشیده‌اند، امروز افتخار دارد موضع و اصول اعتقادی (جدید) خویش را اعلام دارد.

۱- ما متقدمیم که رژیم شاهنشاهی سابق سرنگون شده‌است. ۲- وابستگی عناصر سرسپرده، نسیم (یادبسته‌های منحرفی که با اندک نسیمی از جای می‌چهند) را به این حزب قویانکتدیب می‌کنیم.

۳- اعضا رجا و نایب داشته باشند که: هر طرف باد وزیدن بگیرد حزب ما نیز خیزدین بگیرد.

۴- ما ضمن به رسمیت شناختن و احترام کامل به کلیه احزاب و سازمانهای سیاسی، همه آنها را بشدت محکوم می‌کنیم. استراتژی و دستورالعمل حزب برای اعضا، تا هنگام وزیدن باد بعدی: الف- اعضا، موظفند همواره چاقو، پنجه بوکس و قهقهه همراه داشته باشند و ضمن شرکت در اجتماعات سازمانهای سیاسی مجدانه آنها را (ارشاد!) نمایند.

مرگ بر رضا شاه کیبوسر! برقرار بساد (بساد!) از طرف شورای موسس حزب باد، هرکه بادا (بادا) " قاسم آقا"

طوماریان

الا طوماریا با آن بسک و بوز کشیدی نعره گای مردم منم، هسرا نکر دم زند با خر، کرد چه پندارید، من برگ هویج؟ چه کن باشد جو من در ترنگ تازی مر اینجا را از آن رو، بر گزیدم

سپس گفتی دگر آواز نسوان که گسر خواند زنی با عشوه، و ناز جو زن در محضه گرد آفتابی حرام است اینکه سیند مرد زن را همان بهتر که زن در پرده ماند

فرزوان زین نطق افسانه گفتی کیسی گفتی چنین با چنانم زبانی دم زدی از خلق غیران ولی با آنجیمه داد و کرد و فرس نگریری سپهرای زین بوق و کرنا

خلع سلاح - خوب الحمدلله که خلع سلاح کم کم داره برحله اجرا درمیاد - الحمدلله، این خبر خوشروکی اعلام کرد؟

روزنامه‌ها که نوشته بودن به عده به شهرتانی مهاباد حمله کردند و کلیه افراد شهرتانی را اخلع سلاح کردند.

تهران - صندوق پستی ۲۷۴۵ روزهای هشتمین منتشر میشود.

آهنگر

هفته نامه سیاسی - طنز

تهران - صندوق پستی ۲۷۴۵

روزهای هشتمین منتشر میشود.



# آهنگر

زیر نظر شورای نویسندگان

بهزاد دهلستانی  
 مینتیک دانشگاه  
 آن جمعه، زمین چمن دانشگاه  
 شد دشت بزرگ جنگ و دعوا، ناکام  
 جانفرو جفاقی، چون درآید، کفتم،  
 (لا حول ولا قوة الا بالله)

نکته  
 در طول تاریخ تنها موجودی  
 کذب‌پندار و پادشاهان دل‌بست  
 "خر" بود که خود را به زنجیر  
 عدل نوشیروان مالید.  
 مستضعف

درینج ماه اول سال ۱۳۳۲ که مبارزات بی‌پایان مردم برای حوض  
 رژیم شاهنشاهی به اوج خود رسیده بود، برای دربار نیز ماهیهای  
 سرنوشته‌ساز بود، شاه، خواهرش اشرف و برادران قد و نیمقدش  
 هر یک دست‌اندرکار نوظهوری برای سرنگ کردن دولت ملی  
 دکتر مصدق بودند. انگلستان و آمریکا با فرستادن جاسوسهای  
 رنگ و وارنگ در اجرای توطئه به شاه کمک می‌کردند. شاه‌اکبر  
 مجلس، مردم و چشمهای باز و ناظر احزاب و سازمانهای مترقی،  
 بگریز فرار و مدارهای خود را با آنها به شب موقوف کرده بود تا  
 مردم در جریان این فرار و مدارها قرار نگیرند.  
 از جمله شاه با "میدلتن" سفیر انگلیس قراردات داشت  
 ولی با وجود حکومت نظامی در شمعان گزارش این ملاقات، سر-  
 مقاله روزنامه‌های مترقی صبح فردا بود.  
 افزاینده نیز بعنوان اعتراض به این ملاقات، شعر "قبله عالم"  
 را ساخت و در جلنگر چاپ کرد.  
 از. افزاینده

## قبله عالم!

قبله عالم! با بی‌توسی گشتن ما مکن  
 قبله عالم! خودت را بیشتر رسوا مکن  
 قبله عالم! منشو خرسنگ راه زرم ما  
 قبله عالم! ایتراست از ملتت و از عزم ما  
 قبله عالم! برایست نیست عیب و ننگ و عار  
 نصف شب در راه شریان با میدلتن بار غار؟  
 قبله عالم! تو شاهی ای یا جیسر انگلیس  
 تو اجیر ملت استی یا اجیر انگلیس؟  
 ناست از ایران و آب ایران به هرچلت نگاه  
 واقف! رحمت به لوتی ۱۶ ای پادشاه  
 ای مقام غیر مسئول! ایمن لاف می‌بوی  
 نصف شب در راه شریان لاف می‌بوی  
 برخلاف عرف قانون اساسی هرگز نیست  
 قبله عالم! از بغضت که گزیده نیست  
 تا بقاشی توگسرت در خرابی توگسرتی رفت  
 آن کسورده آبرویش نسیزد خلق انسان رفت  
 تو که شاه هستی، ملک شریقه قانون را  
 گسر دیاسیلی داری از بهر ملاقاقت بهار.  
 من بنام ملت خود می‌نمایم این سوال  
 میدهم در پیشگاه خلیق از تو عرض حال  
 شاه ایران! میدلتن نصف شب در بند و بست  
 حقیقت استقلال کشور منقش اینجوری است؟  
 پس بگو، بکفایت شریان خلیق نظامی بهر این  
 تا نشود شه با سفیر اجنبی خلوت نشین  
 هفت شب آزادی شریان گردیده ملت  
 تا طغی سر انگلستان را نماید شاه جلب  
 خیره، این یک بیت بی‌سالا یک کسی گردیده قلب  
 قبله عالم! ز تو خدمت ندرایم انتظار  
 این سوز خسر ملت ما را بحتال خود گذار  
 نیست ما را انتظار خدمت از "لطف عیم"  
 دین کج بی سالار در قالب نگرده مستقیم  
 قبله عالم! هنوز آن مسالداران دانگدار  
 از سوسی تیر تو باشد چشمه‌شان اشکبار  
 قبله عالم! هنوز آن فیل کیم کرده بندر  
 سن "شهباز" تو، هر شب چشم میدوزد بندر  
 قبله عالم! هنوز آن داده همسر را ز دست  
 قاب عکس شوهرش بر سینت جیبانیده است  
 قبله عالم! در این کش واکش جریسان رفت  
 ای بسا علی نایبان، رهنمایان! دو سال  
 با لنگه‌کش کشیدند که رجعت بهر ذغال  
 این دو سال آنها که ترمز کرده‌اند اشکبار را  
 بیشتر شد نصف قفسه خد اشکبارا  
 مهره شطرنج کمتر بی‌سالیان شاه جهان!  
 کم به سباز نسوم استعرا آره به جوان  
 قبله عالم! نه نسو نه آن سباز نا بکار  
 نه وزیر و نه امیر و نه گسره مستشار  
 پیش سبیل عزم ملت نیستان تاب و توان  
 امحان با خین خود دادیم روز امحان  
 تا بمقصود میبریم این بار را بسا افتخار  
 میکتبیم از ریشه استعمار را بسا افتخار



## با ساختن از شعر نظامی خصم ستمکار نمی بینمت

دست زد و دامن "سرور" گرفت  
 از تو شد احیای، بنای سبیل  
 از تو همه جور و ستم دیده‌ام  
 با صفا بار نمی بینمت  
 آنکه همه عمر خورد نان مفت  
 بعد مرا از کسار بیکار کرد  
 قسمت من نیست بجز نیستی او  
 توپ و تیر میزند آن سی‌دب  
 تو عامل بخت و جدل بودی ای  
 کارگزارم از تو شده اعصاب  
 گور کسری برای ماها کلک  
 از چه نشیدی دشمن بر ما به‌داز؟  
 تلخ نمودست مرا روز و شب  
 که کافره دشمن دین و وطن  
 چو خانه بنده نشنند بست  
 بر سر من توپ و تیر زد ز یاد  
 مسلسل و تفنگ ام، بگنجاست  
 بگو که تا در بیارم پیسر تو  
 به مرگ این بیجه یکسانم  
 زد کتک بدون جرم و دلیل  
 بیا بین، خودت بکن داوری  
 هست نصیب دوشمن اهل فن  
 بخاطر حضرت سرپاسدار  
 زنجیران را به خیانت برند  
 با تو رود روز شمار، این شمار

کارگری راستمنی در گرفت  
 گای تو وزیر الوزاری سبیل  
 مرحمت و لطف تو کم دیده‌ام  
 یا صفا بار نمی بینمت  
 حاجی فلان تا جرگدن کلفت،  
 خون مرا مکید و انبساط کرد  
 چون ز بی کار روم بیستاد  
 چهره کند سرخ و سیمه از غضب  
 گویم: ای کارگر سوده‌ای  
 صبح نتابیده هنوز آفتاب  
 کارگران را تو کنی انکولک  
 ای پیسر خیبر سر نابکار  
 خلاصه این مفتخور بی ادب  
 کرده شکایت به کمیته از من  
 چند نفر رشوی ز - ۳ بدست  
 یکی از آنها به صد مقیمو یاد  
 خامن‌جست که "مدرک" کجاست  
 کجاست تارنیک و هفت‌تیر تو  
 زیر و زبر کرد همه خانسام  
 به جان سرور، به دواخ سبیل  
 اینکه نشد رسم وره سروری  
 حاصل رنج من و امثال من  
 لیک من و ما همگی، در فشار  
 مفتخوران دخل ولایت برند  
 گر نکنی مفتخوران را مهار

## فرض محال، فرض ممکن

بگلم، نویسنده محترم ما  
 صورت مسئله: چندجوره - سرشانی  
 به ما موریت‌های خارج فرستاده می‌شوند.  
 فرخ‌اول: هرکسی به امش رجوع  
 می‌کند.  
 فرض دوم: آدم مال اندیش کسی  
 را برگزید که در تاریکی نشیند و توی  
 رو تماشای رانسانا کند.  
 فرض سوم: از پاره‌های محترم  
 خواهرش بشود، هنگام بویست به محل  
 شده، یک جفت کفش پاشان کند و  
 آبروی ما را خلوی خارجی‌ها نرند.  
 حل المسائل: مطلوبت تعداد  
 دوستانی که لطفشان ما به در دست است  
 و باید بدنیال خود سباه فرستاده  
 شوند.  
 صورت مسئله: ۱- آمریکا مشغول  
 تدارک کس نیروی نظامی مدهوارتری  
 برای اعزام به خلیج فارس است.

۲- یک کارشناس نفتی آمریکایی  
 اعلام کرد که: انفال چاههای نفتی  
 "اویگ" برای آمریکا خطرناک است.  
 فرخ‌اول: پر پروتاپ ستوری ندارد  
 چو در بندگی سر از روزن برآرد.  
 فرض دوم: بگول ما آمدند.  
 قصه: این گفت: بریم زدوی، این  
 گفت: چس بزدیم؟ این گفت:  
 نفت خلیج فارس را. این گفت:  
 جواب ما خائن روکی صیده؟ این  
 گفت: نیروی صدهزار نفری من می‌گه  
 کنده.  
 حل المسائل: نفت کالای است که  
 بهر حال باید خریداری شود، اگر میشود  
 با زبان خوش، اگر نمیشود، با زبان  
 ناخوش.  
 صورت مسئله: ۱- سارنیل ملج  
 چادر بر ۱۵ میلیون ریال از بانک  
 ملی سرفقت کردند.  
 ۲- آن منعمه پویش با تهدید اسلحه  
 ۳۵۰ هزار تومان پول زنی را سرفقت  
 بردند.  
 فرض اول: چومزدی با چادر آید،  
 گردن‌تور برد کالا.  
 فرض دوم: هر حجاب گمان میر که  
 اسلامی است. شاید که زیرش ز - ۳  
 خفته باشد.  
 سؤال: خاله‌قزی چادری، نفیون  
 فریزی، کجا میری؟  
 جواب: سرود در همدان، شوکم  
 بر رمضان، بانک فراون بزمن، منت  
 خارو نکشم.  
 حل المسائل: حل اول: بهشت به  
 سر زشتش می‌آزد.  
 حل دوم: بهشت به سر زشتش  
 نمی‌آزد.  
 صورت مسئله: ۱- در ایران آزادی  
 کامل مطبوعات وجود دارد.



## پوستتو باز کم‌عوض کرده‌ای

ای تو فلان! داخل میدان شدی  
 رهبر احزاب فراوان شدی  
 در وسط عرکه پنهان شدی  
 پوستتو باز کم‌عوض کرده‌ای  
 باو دگر نقض عرض کرده‌ای  
 یاده اون دوره قبل از قیام؟  
 بود مکرر سخفت این کلام؟  
 هر چه شما مرکتین، آن کم؟  
 جان بهره امر تو قربان کم؟  
 دشن هرگونه صف و اتحاد  
 عضو تمام آتشی حزب باد  
 جز نبودت، بر همه بی اعتماد  
 خصم حقیقت طلبان و جهاد  
 دشمن خوبی سر کارگر  
 حمله‌گر و خصم حقوق بشر  
 حال که خلق ازتم آزاد شد  
 کاع شتم در هم و بر ساد شد  
 جبهه‌ی عقابنت ایجاد شد  
 ملت رزنده‌ی ما شاد شد  
 تو، بصف خلق چپیدی رفیق  
 بوی چه چیزی نوشیدی، رفیق  
 نوب صف کارگر جا شدی؟  
 ز هر گدی، شبد و مرا شدی؟  
 می‌گفتی صحبت مستضعفین  
 رو تو برم! بوقلمون! آفرین!  
 در طلب پست و مقام رئیس  
 دشن طاغوتی و خصم پلیس  
 تا کس نالوتی مردار خسوار  
 با دل و جان در بی بیکار شد  
 ملت ما روشن و هشدار شد  
 واقف برجمله، اصرار شد  
 مرگ تو این مرتزقه خونده‌ای  
 پوستتو وردار، که‌در موندی‌ای

۳- سارنیل ملج  
 چادر بر ۱۵ میلیون ریال از بانک  
 ملی سرفقت کردند.  
 ۲- آن منعمه پویش با تهدید اسلحه  
 ۳۵۰ هزار تومان پول زنی را سرفقت  
 بردند.  
 فرض اول: چومزدی با چادر آید،  
 گردن‌تور برد کالا.  
 فرض دوم: هر حجاب گمان میر که  
 اسلامی است. شاید که زیرش ز - ۳  
 خفته باشد.  
 سؤال: خاله‌قزی چادری، نفیون  
 فریزی، کجا میری؟  
 جواب: سرود در همدان، شوکم  
 بر رمضان، بانک فراون بزمن، منت  
 خارو نکشم.  
 حل المسائل: حل اول: بهشت به  
 سر زشتش می‌آزد.  
 حل دوم: بهشت به سر زشتش  
 نمی‌آزد.  
 صورت مسئله: ۱- در ایران آزادی  
 کامل مطبوعات وجود دارد.  
 ۲- از انتشار مجله، بولدانش  
 جلوگیری شد.  
 فرض اول: مجله بولدانش جزو  
 مطبوعات نیست.  
 فرض دوم: آزادی کامل مطبوعات  
 شامل مجله بولدانش نمیشود.  
 حل المسائل: از مقایسه دو خبر  
 بوق چنین نتیجه میگیرم که در ایران  
 آزادی کامل مطبوعات وجود دارد!

## دیجیتال کننده نشریه: نینا پویان